



ویژه نامه
پاسداشت
غرضنا صنعتگر

در پانزدهمین جشنواره مردمی فیلم عمار
دی ماه ۱۴۰۳

همکار



همسنگار

ویژه نامه پاسداشت غلامرضا صنعتگر
در پانزدهمین جشنواره مردمی فیلم عمار

پانزدهمین جشنواره
مردمی فیلم عمار

باگفتاری از:

محمدعلی قوبدل فرد، علی رضایی، محمدرضا چراغعلی
مجید ذاکری، میلاد عرفان پور، احمد رمضی، عرشیا صنعتگر

سرمدبیر: مجتبی مالکی

نشان نوشته: مهران پندار

تحقیق و مصاحبه: محمود شهبازی، احمد ظروفی

دبیر تحریریه: مصطفی جعفرخانی

تحریریه: مریم امینی، فرشته عسگری، مهدیه عباسی،

مریم قربانی، زهرا قربانی

با تشکر از: محمدحسین صبوری، روح الله رشیدی، حمید صالحی،

محمد رضا احمدی، فاطمه قربانی، فاطمه آذیر، ستایش قربانی، زهرا

احمدی، شیوا قاسمی، عرشیا صنعتگر و دیگر عزیزانی که ما را یاری دادند.

مدیر هنری و صفحه‌آرا: ابراهیم وکیلی گندمانی

دی ماه ۱۴۰۲

مسئولیت صنعتگر بودن

غلامرضا صنعتگر کجا ایستاده است؟



روح‌الله رشیدی

سرگذشت موسیقی کشور در دوره معاصر، عبرت‌انگیز و همراه با فراز و فرودهای بسیار بوده. نقطه عطف این فراز و فرودها، واقعه عظیم انقلاب اسلامی است؛ یک دگرگونی اساسی در ساحت حیات انسان ایرانی که آثارش در همه دنیا ظاهر شد. پس از این واقعه، پرسش‌ها سربرآورد. پرسش از اینکه سرنوشت هنر و هنرها چه خواهد شد؟ حرف انقلاب در هنر چیست؟ انقلاب با هنر چه خواهد کرد؟ پرسش کوچکی نبود، انقلابی با این ابعاد و ادعا نمی‌توانست به آنچه در عالم هنر می‌گذشت بی‌اعتنا باشد.

پیش‌فرض‌ها بر این استوار بود که آب انقلاب با هنر در یک جوی نخواهد رفت! این پیش‌فرض، بیش و پیش از آنکه متأثر از سیره رهبران انقلاب باشد، برگرفته از آموزه‌های یک گونه از اسلام بود که در جامعه ایرانی جریان داشت؛ اسلام متحجر. این‌گونه اسلام، برای مدت‌های طولانی، بر شئون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی سیطره داشت و دستاورد اصلی‌اش، مسئولیت‌زدایی از مسلمین در قبال همه چیز، مگر بخشی از مناسک فردی، هنر، از یک سو به واسطه چشم‌غره‌های این‌گونه اسلام، از بسیاری حقایق و معارف، دور و محروم بود و هم‌زمان (به‌ویژه در دوره پهلوی) در حصار تنگ ابتدال به چهارمیخ کشیده شده بود؛ اگرچه گروه‌هایی از هنرمندان، با چنگ و دندان، میراث حریت و معرفت را در هنر زنده نگه داشتند و در معرکه تحجر و ابتدال، نباختند.

در صدر اهداف نهضت امام خمینی (ره) برافکندن همان‌گونه اسلام بود که وصفش رفت (اسلام متحجر و غیرمسئول) و برکشیدن اسلام ناب محمدی (ص). بیراه نیست که نخستین سخنرانی رهبر نهضت، پس از بازگشت از تبعید (۱۲ بهمن ۱۳۵۷) حاوی خط‌بندی‌های روشن و شفاف بود با اسلام‌های غیرناب؛ از جمله در ساحت فرهنگ و هنر.

با اشاعه چارچوب‌های اسلام ناب، پایه‌های این پیش‌فرض که «آب انقلاب با هنر در یک جوی نمی‌رود» فرو می‌ریزد و معلوم می‌شود که باید از دوره جدید حیات هنر در ایران سخن گفت. این دوره، مختصات متمایزی دارد که شاید بتوان این مختصات جدید را در یک عبارت خلاصه کرد: «مسئولیت». دعوی اصلی در دوره جدید، دعوی مسئولیت بود: «مسئولیت هنر». مهم‌ترین مطالبه انقلاب اسلامی از هنر، مسئولیت‌پذیری بود. مسئولیت‌پذیری در قبال آنچه در ایران و عالم می‌گذرد. این، همان ارزش اساسی بود که به محاق رفته بود. پیام روشن بود و هم از این رو بود که خیلی زود، جریان جدیدی در ساحت هنر راه افتاد؛ چه در سینما، تئاتر، شعر، گرافیک و در موسیقی. پس از

یک دوره کوتاه تعلیق که برای بازاندیشی ضرورت داشت، جریان موسیقی حرکت گرفت. هم خود را با مختصات جدید هم‌خوان کرد و هم خیلی زود، تبدیل به یکی از کانون‌های اصلی اشاعه حرف انقلاب اسلامی شد. دوره پرحادثه و سرنوشت‌ساز دفاع مقدس، محک بزرگی برای همه بود و برای هنر و موسیقی هم همین‌طور. گروه بزرگی از موسیقی‌دان‌ها، آهنگ‌سازان و خوانندگان و البته شاعران، زنجیره ارزشمند تولید موسیقی برای روایت حماسه و مظلومیت ملت ایران را شکل دادند و در این مسئولیت، بی‌وقفه کوشیدند.

عنصر اساسی «مسئولیت هنر»، حتی بعد از دفاع مقدس نیز به شکل نانوخته‌ای به معیار اصلی جریان‌شناسی موسیقی کشور تبدیل شد. سیاست‌های آشفته دولت‌ها و تحولات سریع فرهنگی و اجتماعی، موسیقی را تحت فشار قرار داد. هر دو پدیده، موسیقی را دچار چالش‌هایی کرد و فرصت‌های بزرگی را معطل کرد. تحولات اجتماعی، اقتضائاتی را طلب می‌کرد و سیاست‌های دولتی، فهم روشنی از این اقتضائات نداشت. در این آشفته‌بازار، موسیقی به عبارتی «خودآین» شد و این خودآینی، البته زمینه نوعی خودساختگی برای گروهی از هنرمندان را مهیا کرد. خودساختگی‌ای که معطوف به حفظ همان عنصر «مسئولیت‌پذیری» است. این گروه، که کم‌تعداد هم نیستند، فارغ از سیاست‌های دولتی و فشار بازار موسیقی، همچنان در پی مسئولیت تاریخی خود هستند؛ در این سال‌ها ترانه‌سرایان، آهنگسازان، نوازندگان و خوانندگان سربرآوردند که در بزنگاه‌ها، قابلیت و مهارتشان ظهور کرد. بزنگاه‌هایی عجیب و سخت که قرار گرفتن در آنها، کار هر کسی نبود. ما در دوره‌ای داریم از مسئولیت هنر حرف می‌زنیم که پدیده جدیدی به عنوان «نیروی فشار در فضای هنر» سامان گرفته است؛ کارویژه این نیرو، اعمال خشونت نسبت به هنرمندانی است که خلاف فهم و میل برداشت آنها، در مسیر مسئولیت تاریخی و در سمت دیگری ایستاده باشند. بنابراین، وقتی از مسئولیت‌پذیری در بزنگاه‌ها حرف می‌زنیم داریم از یک معرکه سخت درگیری حیثیتی حرف می‌زنیم که قرار گرفتن در آن، روئین‌تن می‌خواهد!

غلامرضا صنعتگر را، که حتماً از پدیده‌های موسیقی دوره جدید است، باید در این مختصات دید و تعریف کرد. خواننده‌ای مستعد و خوش صدا، که کوشیده است گوهر مسئولیت را پاس بدارد و آن را به پای بازار و فشار نیازد. او کم خوانده است. هرآنچه خوانده، برای مردم این سرزمین خوانده؛ برای غم و شادی آنها. برای باور آنها. و برای حقیقت، که گاه مظلوم می‌شود و غریب. مردانگی صنعتگر را بارها دیده‌ایم و صدایش را همگام با فرازهای ویژه تاریخ در دهه اخیر شنیده‌ایم. او امروز در اوج پختگی است؛ هم در هنر و هم در مسئولیت‌پذیری اجتماعی و تاریخی. نسل‌های جدیدتر، حتماً سلامت و صلابت‌ش را می‌ستایند و هنر او را امتداد هنر درخشان عصر انقلاب اسلامی می‌دانند.

هرآنچه خوانده، برای مردم این سرزمین خوانده؛ برای غم و شادی آنها. برای باور آنها. و برای حقیقت، که گاه مظلوم می‌شود و غریب. مردانگی صنعتگر را بارها دیده‌ایم و صدایش را همگام با فرازهای ویژه تاریخ در دهه اخیر شنیده‌ایم.



میشه ضامنم بشی؟



این ارادت و عشق از کودکی شکل گرفته بود. آنجایی که به عنوان مؤذن و مکرر در مسجد حضور داشتم. البته جنوب، دریا و نواهای محلی هم در اینکه از کودکی به طور عمیق به موسیقی علاقه مند شدم، بی تأثیر نبود. در کل خانواده، فقط من یک نفر بودم که گرایش هایم با بقیه فرق داشت. خانواده ام بسیار مذهبی بودند و تکیه امام حسین علیه السلام داشتند.

با علاقم مخالف بودند و دیدگاهشان از موسیقی چیز دیگری بود. پدرم اولین عکاس بندرعباس بود. من در مغازه پدرم کار می کردم و او روزی پنج تومان به من مزد می داد. پول هایم را پس انداز می کردم. با همان پول توانستم بعد از چند ماه، یک ملودیکا بخرم. کمی دیگر هم یک کیبورد ارگ خریدم. کلاویه های آن ارگ، خیلی کوچک بود ولی به شدت از آن لذت می بردم. در خانه ما همیشه هیئت و تکیه بود و کارکردن موسیقی راحت نبود. من یواشکی، بالای پشت بام می رفتم و در هوای گرم بندرعباس، پتورا روی سرم می انداختم که پدرم متوجه تمرین من نشود. یک روز پدرم فهمید و به خاطر همین سه تا از آن سازها را شکست. دوست نداشتم من موسیقی کار کنم. ذهنیتش متفاوت بود و می گفت، این راه درستی نیست.

اولین بار چه سازی می زدیدی؟

اولین بار با ملودیکا ساز زدم. یک بار یک قطعه ساده را با ملودیکا درآوردم و زدم. فکر می کنم سال سوم یا چهارم ابتدایی بودم. از ذوقم آن قدر به این ملودیکا فوت کردم و ساز زدم که ورم کرده بودم و خانواده ام خیال می کردند که دیفتری گرفته ام. البته آن موقع این بیماری شایع هم شده بود و ترس خانواده بیره نبود. بنابراین یک روز در بیمارستان خوابیدم. اما گفتند این ورم به خاطر دیفتری نیست و به خاطر فوت کردن بیش از حد به ملودیکا است.

یک قطعه شاد بندرعباسی هم کار کردم. ملودی اش را خیلی دوست داشتم و ساخته نصرت بود. هم زمان می زدم و می خواندم. مشکلی که با ملودیکا داشتم، این بود که هم زمان نمی توانستم هم ساز بزنم و هم بخوانم. چون باید فوت می کردم. کلی فکر کردم تا یک راه حل به ذهنم رسید. بچه های محل را جمع می کردم و ساز را در دهان آنها می گذاشتم؛ آنها فوت می کردند و من ساز می زدم و می خواندم. این طور بود که تمام محل از من شاک می شدند! سیستم گلوئی بچه های مردم هم به هم خورده بود! دست آخر هم یکی از عزیزانی که جایگاه خوبی در عرصه موسیقی استان داشت من را دید و گفت که چقدر خوب ساز می زنی. می توانی رشد کنی و در موسیقی موفق شوی.

صدای گرم و مهربانی دارد که باید خونگرمی ذاتی جنوبی ها را هم به آن اضافه کرد. خواننده پای، آهنگساز و نوازنده کشورمان است که در آثارش می توان رگه های پیرنگ مذهبی و آیینی را حس کرد. همین طور به راحتی می توان رد جنوبی بودنش را هم در صحبت با او و هم در آهنگ هایش دید. مدتی مبتلا به بیماری می شود و صدایش را از دست می دهد. معتقد است که شفاییش را از امام رضا علیه السلام گرفته و صدایش را به ایشان مدیون است. وقتی صدایش را بازمی یابد با شور و قدرتی بیش از پیش به خواندن ادامه می دهد و نگاهی متفاوت و منحصر به فرد به کارها و فعالیت های هنری پیدا می کند. مهم ترین جلوه این نگاه، آهنگ سازی و آوازخوانی قطعات مختلفی است که در بزنگاه ها شنیده ایم که «قاسم هنوز زنده هست» مطرح ترین آنهاست.

از خودتان برایمان بگویید.

بنده غلامرضا صنعتگر هستم. متولد پاییز سال ۱۳۵۴. در بندرعباس، سرزمین شرجی آفتاب به دنیا آمده ام. دلم می خواهد برگردم به سال ها قبل و از زمانی بگویم که هنوز به دنیا نیامده بودم. این ها را بزرگ ترها برایم تعریف کرده اند که دخترها مادرم را جواب کرده بودند. پدر بزرگم دست مادرم را می گیرد و می برد زیارت امام رضا علیه السلام و از آقا می خواهد که دخترش را شفا دهد. گریه می کند و می گوید: امام رضا! دکتر بچه هام تویی. از تو می خوام که دخترم و نوه ام رو سالم به من برگردونی. حالا مادرم هر وقت صدای مرا می شنود که از امام رضا علیه السلام می خوانم، اشک هایش جاری می شود. می گوید یاد آن روز می افتم که با پدر بزرگم از بندر به مشهد رفتم تا شفاعت امام رضا علیه السلام شامل حالمان شود و خدای امام رضا علیه السلام، غلامرضا را به ما بخشید.

همین طور که معلوم است، انتخاب اسمم که دلیل داشته؛ اما به نظرم فامیلی ام هم با شغلم مرتبط است. تمام صنعتگرها با خلایق خودشان چیزی را خلق می کنند، بنابراین می توان آنها را هم به نوعی هنرمند دانست.

از علاقه مند شدنتان به موسیقی بگویید. همین طور ترانه هایتان که رنگ و بوی مذهبی دارد.

کم کم بارش و بلوغ فکری با خوانندگی برای ائمه و معصومین به دنبال حال خوب بودم. معروف شدن به تنهایی را نمی خواستم. دوست نداشتم چند صباحی دیگر که پدر شدم و فرزندم پرسید، شما برای رشد و تعالی جامعه چه کردی؟ آن وقت برایش جوابی نداشتم باشم. اما





پدرتان هم کمک می‌کرد به شما؟

پدرم خب یکی از مسئولین شهر بود؛ اما با من همکاری نمی‌کرد. در واقع اهل پارتی بازی نبود. مدام می‌رفتم جلوی در صداوسیما. یک نفر می‌گفت باید آفیش شوی، یک نفر چیز دیگری می‌گفت. اما من کوتاه نمی‌آمدم. خلاصه یک روز راهم دادند داخل و گفتند چه می‌خواهی؟ برایشان توضیح دادم که یک آهنگ ساخته‌ام برای تیتراژ برنامه صبحگاهی. گفتند کارت را بیاور گوش کنیم. گوش کردند و همه به به و چه چه کردند. باور نمی‌کردم، کارم قبول شده باشد. این طور بود که اولین کارم از تلویزیون پخش شد. پولی به من ندادند اما بسیار راضی بودم از اینکه می‌دیدم کارم پخش می‌شود.

بار اول که پخش شد از خانه به صداوسیما زنگ زدم و گفتم: عجب کار زیبایی بود! پسرخاله، دخترخاله، پسرعمه، دخترعمه و همه و همه رامامور کردم که زنگ بزنند و از کارم تعریف کنند و از صداوسیما بابت پخش آن تشکر کنند. فردا از دفتر رئیس صداوسیما زنگ زدند و گفتند: آقای پهلوان زاده با شما کار دارد. محبت کنید تشریف بیاورید اینجا. وقتی رفتم گفتند که خیلی تماس گرفته‌اند و از کار شما تعریف کرده‌اند. من هم خوشحال شدم، غافل از اینکه تلفن صداوسیما Caller ID دارد. ۸۲ تماس به صداوسیما گرفته شده بود و تمام آن تماس‌ها از یک تلفن بود؛ از تلفن خانه ما! مردم اصلاً تماس نگرفته بودند. البته من خودم را نباختم و گفتم لابد خط رو خط شده! بگذریم! رئیس صداوسیما گفت: کارت خوب بوده نگران نباش.

چطور رضایت پدرتان را گرفتید؟

حدود سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ زمانی بود که من واقعاً به سختی، موسیقی کار می‌کردم. پدرم بسیار مخالف کار موسیقی من بود و باید طوری پیش می‌رفتم که نه او متوجه شود و نه روی کمکش حساب کنم. آن موقع همه کاری می‌کردم؛ گیتار می‌زدم، درام می‌زدم، می‌خواندم و هرکاری که فکر کنید. در هیچ کدام از این سازها استاد هم نداشتم و خودم کار می‌کردم. در گروه سرود مدرسه هم عضو بودم و در مسابقات شرکت می‌کردم. با کسب مقام اول استان هرمزگان در مسابقات کشوری رامسر، نگاه پدرم به کار موسیقی من تغییر کرد. به عنوان هدیه، برایم بهترین ساز آن زمان را خرید. آنجا بود که استارت کار حرفه‌ای من زده شد. در دوران نوجوانی بودم و بسیار پرشور. بعد از خریدن آن ساز، انگیزه‌ام چندین برابر شد. به همین خاطر، کاری با نام «بندر نازنینم» ساختم. این کار اولین بار از رادیو پخش شد و این گونه بود که از آن سال، پای من به صداوسیما استان باز شد. آنقدر رفته بودم، صداوسیما بندرعباس که همه را عاصی کرده بودم. خب راهم نمی‌دادند.



به من پیشنهادهای مختلفی دادند که سه‌تار، سنتور یا سازهای دیگر بیاورم. اما من گیتار را انتخاب کردم. آهنگ و تنظیم کل آن آلبوم بی‌کلام را انجام دادم. استاد جاهد هم بی آن آلبوم را به زیبایی نواخت. آن کار بسیار خوب فروخت. بعد از آن خیلی بی من زنگ زدند و درخواست کار دادند. ارشاد هم به خاطر ساختن تریک ویژه‌ای گفت. تا این مقطع، بیشتر به عنوان آهنگساز مطرح بودم.

■ چه زمانی و چطور از عرصه موسیقی، وارد عرصه خوانندگی شدید؟

دومین کارم، «گمگشته» مجید اخشابی بود. همین‌طور کار آهنگ‌سازی را ادامه دادم تا اینکه یک روز به استودیو رفتم تا یک کار را اتود بزنم. تمرینی خواندم و دوستان گفتند: کاری که خواندی خیلی خوب بود. آنجا بود که به خودباوری رسیدم. جرقه‌های خواندن در ذهنم شکل گرفت. اوایل دهه هشتاد بود که دوست عزیزم، محسن شریفیان گفت: تو صدایت خوب است؛ بیا این دو قطعه را بخوان. من هم قبول کردم و دو قطعه برای کیش خواندم. فکر نمی‌کردم این قطعه‌ها مورد تأیید قرار بگیرد ولی یک روز مجید اخشابی که در شورای صداوسیما بود به من زنگ زد و گفت کارهایت تأیید شده. خیلی خوشحال شدم. بعداً فهمیدم که همه از لطف عبدالحسین مختاباد بوده.

بعدش یکی از دوستان به من گفت: آقای مختاباد می‌خواهد شما را ببیند. آن موقع رئیس واحد موسیقی بود. وقتی پیششان رفتم، آقای مختاباد احترام خاصی به من گذاشت که واقعاً برایم لذت‌بخش بود. شاید اگر شخص دیگری جای آقای مختاباد بود، چنین کاری نمی‌کرد.

■ کار مشترک هم با ایشان انجام دادید؟

دو کار قبلاً ساخته بودم که آقای مختاباد به من گفت: می‌خواهم یک کار برای ایران بسازی. من آن کار را در شش ساعت جمع کردم؛ یعنی آهنگ و تنظیم و شعر و میکس و مسترش. شعر از خانم مریم فتاحی بود که ایشان هم برای کارهای من بسیار زحمت کشیدند. وقتی آن آهنگ روی آنتن رفت، خیلی درخواست داشت. بعد استاد مختاباد پیشنهاد داد که یک کار هم برای امام‌زمان (عج) بسازم. آن کار هم گل کرد. در کنار آن چند کار دیگر هم ساختم که آنها هم خیلی گل کردند.

■ کارهای بعدی‌تان چگونه شکل گرفت؟

کار بعدی‌ام برای بندر بود و خیلی گل کرد. شعرش را از استاد محمدعلی قویدل گرفته بودم. شعر را به سختی در اختیار من گذاشت. رفتم پیش او و از کوپن پدرم خرج کردم. گفتم پدرم سفارش کرده یک شعر خوب به من بدهید. ایشان هم به اعتبار پدرم آن شعر را در اختیار من گذاشت و اتفاقاً کار گرفت. یعنی دیگر لازم نشد که خودم از خانه زنگ بزنم و از کارم تعریف کنم! مردم زنگ زدند و از کارم استقبال شد. کلی مطرح شدم و کم‌کم در شهرمان گل کردم. برای آن کار هم به من دستمزد ندادند. اصولاً تا وقتی در بندرعباس بودم، یک ریال هم دستمزد نگرفتم تا اینکه رفتم تهران و اولین کارم را برای قاسم افشار ساختم.

■ چه زمانی به تهران مهاجرت کردید و فعالیت‌هایتان چه بود؟

تا زمانی‌که پدرم فوت شد، در بندرعباس بودم. حدوداً ۷۸ سال به پیشنهاد ناصر عبداللهی، روانه تهران شدم. او همسایه دیواره دیوارمان بود و همدیگر را می‌شناختم. در تهران، جوانی تازه‌کار و غریب بودم. ۲۲ سال بیشتر نداشتم که اولین کارم را با آهنگسازی و تنظیم برای قاسم افشار شروع کردم. او خیلی پرتفردار بود. فکر نمی‌کردم کارم را قبول کند؛ اما قبول کرد. البته روز اول که کار را پیشش بردم، استاد فریدون شهبازیان سی‌دی کارم را به سمتم پرت کرد و گفت: این چه کاریه؟! اول خیلی ناراحت شدم. اما بعد که فکر کردم، دیدم همان حرف استاد، دگرگونم کرده بود تا با حساسیت بیشتری کار کنم. وقتی برای قاسم افشار کار کردم، اولین بار اسمم را در تلویزیون ملی بردند و این برایم خیلی ارزشمند بود.

■ پس از آنجا روند کاریتان تغییر کرد.

روزبه‌روز اوضاع کاری‌ام به لطف خدا بهتر می‌شد. بیشترین دستمزدهای آن زمان را از کارهای قاسم افشار و مجید اخشابی گرفتم. بعد از آن، کارهای زیادی با بچه‌های حرفه‌ای داشتم؛ آلبومی به نام «رقص نی برای گیتار» که استاد مسعود جاهد به من پیشنهاد کرد و کار فرهنگی و خوبی بود. ایشان توانایی مرادیده بود و به من لطف داشت. گفت: من می‌خواهم در کنار نی، یک ساز دیگر بزنم. شش ماه وقت گذاشتم و روی فواصل نی تحقیق کردم تا ببینم در کنار چه سازی می‌تواند موفق باشد. خیلی‌ها

حدوداً ۷۸ سال به پیشنهاد ناصر عبداللهی، روانه تهران شدم. او همسایه دیواره دیوارمان بود و همدیگر را می‌شناختم.

شما هیچ وقت استادی نداشتید و فقط با شنیدن یاد می‌گرفته‌اید، چه موسیقی‌هایی گوش می‌دادید و از چه هنرمندانی الگو می‌گرفتید؟

چند خواننده قدیمی در بندرعباس بودند مثل نصرک که آوازه‌اش در دنیا پیچیده و آآن ملودی‌های ایشان را موزیسین‌های بزرگ جهان، پیاده و اجرا می‌کنند. نصرک یک طرف قضیه بود و طرف دیگر، ابراهیم منصفی که البته مرحوم شد و از بزرگان موسیقی و هنر بودند. من به مرحوم منصفی علاقه ویژه‌ای داشتم. تخلص او «رامی» بود. ایشان فقط یک خواننده نبود؛ شاعر، آهنگساز و از بزرگان فرهنگ و هنر بود. کسی که آن زمان، شاملو درباره شعر او گفت: «در عصری که همه ما حصر می‌بافیم، ابراهیم منصفی ابریشم می‌بافد.»

در بندرعباس بیشتر موسیقی فولکلور خودمان را دوست داشتم و گوش می‌کردم. هنرمندان هم خطه من، زنده‌یاد ناصر عبداللهی، رضا صادقی و عمران طاهری بودند که می‌توانم بگویم الگوی من این عزیزان بودند.

لهجه زیبای جنوبی در کارهایتان تأثیر چیست؟

اساس کار و شروع آن از تأثیرات موسیقی منطقه خودمان است که به کارهایم لهجه و ویژگی خاصی داده. من به مدت دو سال، روی موسیقی محلی و قدیمی جنوبی تحقیق کردم. تلاش کردم برخی از آنها را بازخوانی کنم. از شاخص‌ترین آنها می‌توان به ترانه «میناب گلستان» ساخته استاد خالو قنبر راستگو از بزرگان موسیقی محلی جنوب اشاره کرد. مردم کارهای تلفیقی من که ترکیبی از لهجه جنوبی و موسیقی است را بیشتر می‌پسندند. یکی از بردهای من همین لهجه من است. لهجه‌ام را دوست دارم و در ضمن می‌خواهم برای این کار تحقیق و پژوهش کنم. اساتید بزرگی در بندرعباس هستند که از آنها کمک می‌گیرم. یکی از مورخین بزرگ، استاد علی بابایی است که دیدگاه و تفکرشان سطح بالایی دارد و من از ایشان خیلی بهره برده‌ام. به دنبال این هستم که در این زمینه یک کار پیوسته داشته باشم.

اولین آلبومتان چه سالی وارد بازار شد؟

اولین آلبومم در دهه ۸۰ وارد بازار شد؛ با عنوان «شیک‌وپیک». البته کارم در تهران خیلی فروش نداشت. چون تبلیغات چندانی هم برایش نشد. اما در بندرعباس، بسیار مورد استقبال قرار گرفت. بعد از آن، بیشتر به کارهای تلویزیونی روی آوردم و آهنگسازی و تنظیم کردم. چندین کار هم برای انتخابات خواندم که در دوره خودش خیلی طرفدار داشت. بعد از آن، کاری دست گرفتم که برای امام‌رضا (ع) بود. شش ماه طول کشید تا آن را ساختم چون سه تاریخ داشت.

پس از آن کنسرت هم برگزار کردید؟

البته که برگزار شده. مثلاً مهرماه سال ۹۴ بود که کنسرتی در فرهنگسرای بهمن برگزار کردم. نشست با دکتر صلاحی، رئیس سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران داشتم. ابتدا قرار بود کنسرت من در برج میلاد باشد و بعد فرهنگسرای بهمن را پیشنهاد دادند. چند سالی بود که کنسرت در آن برگزار نشده بود. به تازگی میلیاردها تومان برای بازسازی‌اش هزینه کرده بودند.

آخرین اجرایی هم در بندرعباس بود. بیش از ۲۵۰۰ بلیت فروختیم. سه سال هم اجرای سازمانی داشتیم. خدا را شکر همه چیز خوب پیش رفت و استقبال هم بسیار عالی بود و راضی‌کننده. گروهی که همراه من بودند از بهترین‌ها بودند. اما چند روز بعد از کنسرت و به دلیل بیماری روانه بیمارستان شدم و دو عمل جراحی انجام دادم.

امکان دارد در مورد بیماری‌تان کمی بیشتر توضیح دهید؟

واقعیتش خیلی دوست ندارم به آن بپردازم و واقعاً حالم را بد می‌کند. چون بعد از آن بیماری، صدایم از دست رفت. البته دکترها این موضوع را پیش بینی می‌کردند. گفته بودند ممکن است بعد از جراحی معده و رودام، تارهای صوتی و حنجره نیز دچار مشکل شود. صدایم بعد از آمدن از بیمارستان گرفت و خش افتاد و به مرور زمان از دست رفت. قادر نبودم حتی تکلم ساده انجام دهم. فکر اینکه همه داشته‌ها و سهم خانواده‌ام را خرج بیماری‌ام کرده بودم، خیلی عذاب می‌داد. بیماری من هم زمان با دوره تحریم‌ها بود. بسیاری از داروها در ایران نبود و از خارج برایم می‌فرستادند. یکی از قرص‌هایم ۳۰۰ دلار هزینه‌اش می‌شد.

چه مدت طول کشید و آن روزها به شما چه گذشت؟

باید بگویم سخت‌ترین روزهایم مدتی بود که خانه‌نشین شدم. خجالت می‌کشیدم بیایم بیرون. در واقع در خانه خودم رازدانی کرده بودم و گاهی پشت رایانه کار می‌کردم. اگر از خانه بیرون می‌آمدم، مردم مرا می‌شناختند و با من سلام و احوالپرسی می‌کردند؛ اما من نمی‌توانستم جوابشان را بدهم و این آزارم می‌داد. حتی گاهی با نوشتن هم نمی‌توانستم مقصودم را به طرف مقابل برسانم. حرف زدن نعمت خوبی است و گاهی قدر آن را نمی‌دانیم. انگار آن روزها در سکوت الهی قرار داشتم و این کار خدا بود. در فاصله‌ای که نمی‌توانستم صحبت کنم، دفتری برای خودم داشتم که دل نوشته‌هایم را در آن می‌نوشتیم. این دفتر، بهترین یادگار و خاطره من از آن روزهای نه چندان دور و تلخ و شیرین است. عشق و ارادت به ائمه و معصومین (ع) باعث شد من روزهای سخت بیماری را با توکل و توسل به معصومین پشت سر بگذارم. همسر من یک پرستار واقعی بود. خودش هم می‌گوید من فوق پرستاری‌ام را با بیماری تو گرفته‌ام. به جرئت باید بگویم که اگر تنها بودم، نمی‌توانستم از پس خیلی مشکلات برآیم. همسر من پایه‌های دردهای من، درد کشید و تحمل کرد. همه ناسازگاری‌ها، اذیت‌ها و همه شرایط سختی که به واسطه بیماری بر من وارد شده بود را تحمل کرد. چیزی به غیر از تشکر نمی‌توانم بگویم و تنها امیدوارم که بتوانم روزی جبران کنم.

قصه شفای شما از محضر امام رئوف را در جایی شنیده بودم لطفاً برایمان تعریف کنید.

دقیقاً شهادت امام‌رضا (ع) بود و حال روز خوبی نداشتم. همین طور با خودم درد دل می‌کردم. در خانه و در استودیوم نشسته بودم و با خودم فکر می‌کردم که اگر صدایم برای همیشه و کامل از دست رفت، شغل من آهنگسازی می‌شود و انشالله به مشکل بر نمی‌خورم. به همین موضوعات فکر می‌کردم و با خودم کلنجار می‌رفتم. می‌گفتم یا امام‌رضا (ع) تو که آن قدر به من لطف داشته‌ای، میشه ضامنم بشی؟ چند روز قبل از شهادت امام‌رضا (ع)، یک بلیت تهیه کردم، هتل را هم با یکی از دوستان هماهنگ کردم تا همراه همسر و پسر من به زیارت امام‌رضا (ع) برویم. دم رفتن، یک دفعه نمی‌دانم چه حسی در من ایجاد شد. به خاطر فشارهای بسیار زیاد روحی، یک شک و تردیدی در دلم جرقه خورد؛ نمی‌دانم خودخواهی بود یا دل شکستگی.

چون امکان تکلم نداشتم، روی کاغذ نوشتم که تا خود امام‌رضا (ع) مرا نطلبید، به مشهد نمی‌روم. بلیت‌ها را پاره کردم و نشستم کنج خانه. چند روزی نگذشته بود که خادم‌ان امام‌رضا (ع) با من تماس گرفتند و به همسر من گفته بودند که برای تقدیر از شما دعوت می‌کنیم به مشهد بیایید. در دلم شوقی به پا بود. با تمام وجود حس می‌کردم که امام‌رضا (ع) من را طلبیده است. به همراه خانواده به مشهد رفتیم. چند روزی که آنجا

با خودم کلنجار می‌رفتم. می‌گفتم یا امام‌رضا (ع) تو که آن قدر به من لطف داشته‌ای، میشه ضامنم بشی؟

بودم، صبح و شب، همراه خانواده‌ام در باب‌الجواد دخیل بستم؛ اما انگار خبری از شفاعت نبود. چند سال بود با بیماری‌ام می‌ساختم اما تحمل از دست دادن صدایم، برایم خیلی سخت بود. ساعت ۱۰ صبح، پرواز داشتیم برای برگشت. صبح زود رفته زيارت. از در باب‌الجواد برمی‌گشتم و پشت سرم را نگاه می‌کردم. در دلم می‌گفتم یا حضرت رضا علیه السلام مگر می‌شود برای شفاعت به پایوس تو آمد و دست خالی برگشت؟

وقتی برگشتید همچنان قدرت تکلم نداشتید؟

بله همچنان قدرت تکلم نداشتم و عصبی بودم. طعنه‌هایی که به من می‌زدند، چند برابر شد. می‌گفتند تو که این قدر خودت را مرید ایشان می‌دانستی، چرا امام رضا علیه السلام برایت کاری نکرد؟ یک شب که مادرم برای دیدنم آمده بود. با آشفستگی خوابیدم. نزدیک اذان صبح بود که خواب سفر مشهد را دیدم. پیش خادمان از امام رضا علیه السلام گله می‌کردم که چرا مشکل من را حل نکرده‌اند. یک دفعه با فریاد یا امام رضا علیه السلام از خواب بیدار شدم. صدایم کوچک‌ترین خشی نداشتم و من بعد از ۶۵ روز، می‌توانستم به راحتی صحبت کنم. همسر و مادرم از خوشحالی فریاد می‌زدند و اشک می‌ریختند و من مبهوت بودم. می‌خواستم این معجزه را فریاد بزنم و به همه بگویم که امام رضا علیه السلام چگونه من را در اوج ناامیدی شفا داد. حالا من آهو ضامن شده بود و بیشتر از همیشه، معنی آهنگ «میشه ضامنم بشی» را با تار و پود حس می‌کردم.

ماجرای بیماری تان رسانه‌ای شد و برخی حرف‌و حدیث‌ها

هم به گوش رسید، واکنش شما چه بود؟

بله! می‌دانم که حرف‌هایی ردوبدل می‌شد مبنی بر اینکه همه این‌ها، برنامه‌ای از پیش طراحی شده بوده و شاید بیماری خاصی در کار نبوده. اگر این‌طور بود، برای اجرای برنامه و شویی که داشتم، می‌بایست حداقل در رسانه و فضای مجازی مانور می‌دادم من حتی در یک صفحه اجتماعی هم ندارم و اسیر تبلیغات هم نیستم. مافیای جایی هم نیستم. خیلی از مواقع که دوستان و هم‌صنفی‌های خودم این حرف‌ها را می‌زدند و به گوشم می‌رسید، دلم می‌گرفت، ولی هیچ‌گاه پاسخی به آنها ندادم.

بعد از اینکه حالتان بهبود یافت دوباره آملید سمت هنر؟

کمی بعد از بهبودی نسبی، آلبوم «هنوزم سرپام» را با همکاری حوزه هنری تولید کردم. بعدش هم آلبوم «خاطره‌باز» را به مردم عزیز تقدیم کردم و افتخار می‌کنم که تاکنون آهنگ‌سازی و خوانندگی و تنظیم بیش از دویست موسیقی را برعهده داشته‌ام. «هنوزم سرپام» یک اثر چند منظوره است که در آن ترانه‌هایی با مضامین مذهبی، هم عشقی و هم اجتماعی گنجانده شده و از نظر خودم اثر متفاوتی است. دلیل اینکه من آلبوم‌های کمتری نسبت به هم‌دوره‌ای‌های خودم دارم، طول درمان و بستری‌های مختلفم در محیط درمانی و بیمارستانی بوده. البته به‌طور کلی در حال حاضر معتقدم در مجموع تولید تک آهنگ عقلانی‌تر از تولید آلبوم است. خدا را شاکرم همیشه در چارچوبی که خودم در نظر دارم کار کرده و سعی داشته‌ام و دارم تا آثار ارزشمندی تولید کنم. من به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهم ترانه‌های سخیف بخوانم و خیلی هم مانور تبلیغاتی ندارم، ولی همچنان در این عرصه پرتراфик، سالم کار می‌کنم و مورد لطف و توجه مردم هستم. من از حاشیه‌سازی بیزارم و زندگی آرام و بی‌دغدغه را به هر چیزی ترجیح

خدا را شاکرم همیشه در چارچوبی که خودم در نظر دارم کار کرده و سعی داشته‌ام و دارم تا آثار ارزشمندی تولید کنم. من به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهم ترانه‌های سخیف بخوانم.

می‌دهم. معتقدم زندگی شخصی هرکس بسیار مقدس است و لزومی ندارد در معرض دید عموم قرار بگیرد چرا که معتقدم خانواده یعنی محترم‌ترین حریم.

راجح به کار «قاسم هنوز زنده‌ست» هم برایمان بگویید؟

شهادت ایشان ناگهانی بود. صبح روز شهادت، آقای عرفان پور شعری برایم فرستاد که خودش در فاصله خیلی کوتاه سروده بود. بنده هم افتخار خواندنش را داشتم و این کار چند ساعته تولید شد. آن موقع، اولین چیزی که به ذهن رسید این بود که کاری تولید کنیم که در شأن شهید بزرگوار باشد. من هم با تمام ارادت قلبی‌ام خواندم تا به جان مخاطب بنشیند. به‌شخصه خیلی دوست داشتم در زمان حیات ایشان، موسیقی ارزشمند و فراخور شخصیتش بسازم که توفیق حاصل نشد. در این کار، باز خورد اکثریت مردم عالی بود. خیلی برایم جالب بود که از افرادی با دیدگاه‌های مختلف شنیدم که با جمله «قاسم هنوز زنده‌ست» خیلی انرژی و آرامش گرفته‌اند. بنده تماس‌ها و پیام‌های زیادی از هم‌وطنان خارج از کشور هم برای تشکر و قدردانی داشتم. باید بگویم ایران امروز ما، واقعاً به وجود افرادی شبیه ایشان نیاز دارد. اگر سعی کنیم فقط کمی شبیه به شهید حاج قاسم باشیم و به خاطر خدا کار کنیم، قطعاً مشکلات کشورمان حل می‌شود. باید ارادت خودمان به سردار رشیدمان را با عمل نشان دهیم.

باتوجه به اینکه کارهای شما جوان‌پسند و مذهبی است،

بفرمایید دلیل اصلی و انگیزه شما چه بوده؟

سخنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خاطرم هست که می‌فرمایند: آداب و رسوم خود را به فرزندان تحمیل نکنید زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند. فکر می‌کنم در این حدیث زیبا، درس‌های بسیاری برای ما نهفته است. ما باید برای جوانان و نسل‌های جدید آثاری تولید کنیم که به روحیه، عصر و سبک زندگی آن‌ها نزدیک باشد. من هم سعی کرده‌ام و سعی می‌کنم به‌نوعی آهنگی بسازم که در عین به‌روزر بودن و فضای جدید در چارچوب مقدسات باشد.

با مخاطبان‌تان چه صحبتی دارید؟

در ابتدا باید بگویم که من برای احساساتم می‌خوانم، هیچ‌وقت به بازار و مارکت فکر نکرده‌ام. هنرمند اگر در خدمت پول قرار بگیرد هرگز اثرش مانا و شورانگیز نخواهد شد. در مرحله بعد هم می‌خواهم خطاب به عزیزانم بگویم هیچ‌وقت ناامید نشوید و هر جا خسته و دل شکسته و تنها شدید، حتماً متوسل شوید. اگر حاجت‌تان برآورده نشد به یقین حکمتی دارد ولی بی‌شک با توسل آرامش پیدا می‌کنید.

در زندگی هنری تان و برای مسیری که پیش رویتان است، چه

روایایی دارید؟

بزرگ‌ترین رؤیایم این است که یک آلبوم تولید کنم که در آن به زندگی امام رضا علیه السلام از تولد تا شهادت بپردازم. بعد یک کارگردان کاربلد و امام‌رضایی هم برای هر هشت قطعه آن سناریو بنویسد. تور اجرا در سراسر ایران و دنیا بگذارم و از این طریق، موسیقی و نمایش در کنار هم قرار بگیرند و زندگی حضرت امام رضا علیه السلام را روی صحنه اجرا کنم. طرحش را هم نوشته‌ام و بارها درباره‌اش با افراد مختلف صحبت کرده‌ام. امیدوارم به زودی توفیق انجامش را به دست بیاورم.



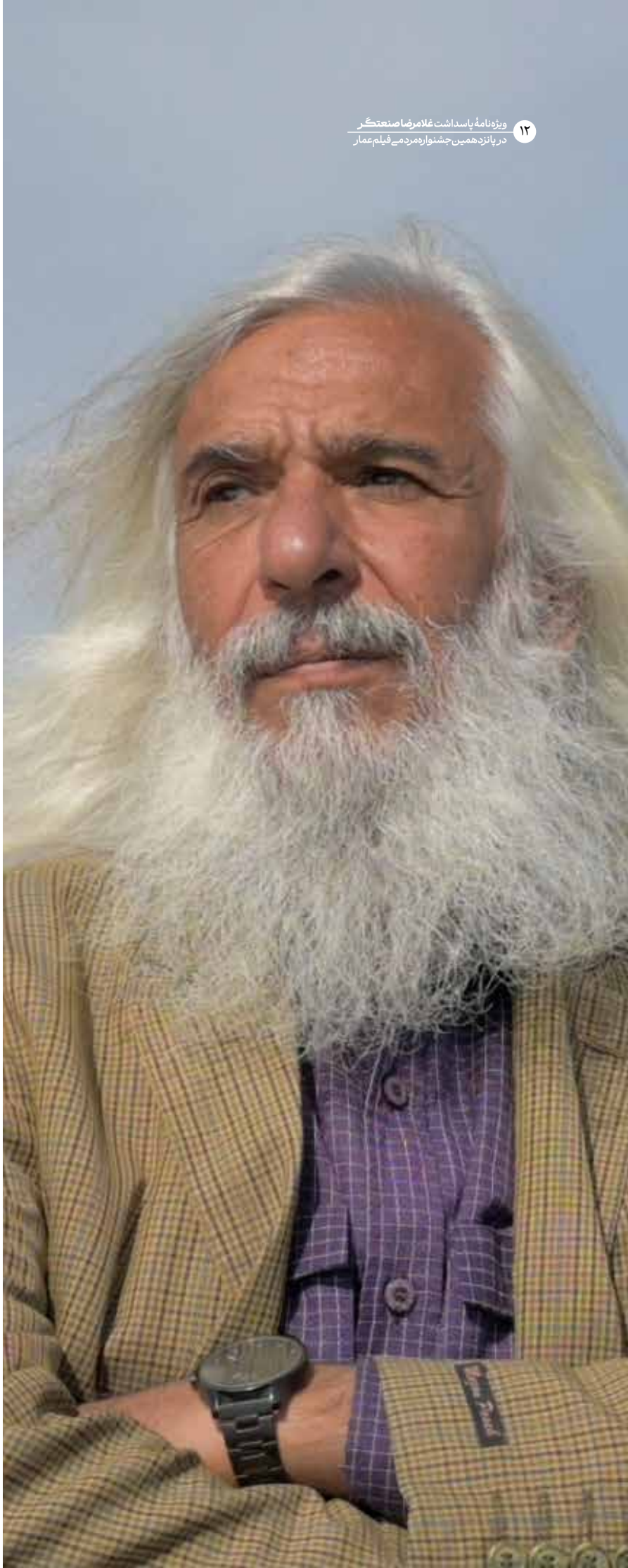
هنر متنا

گفت‌وگو با محمدعلی قویدل فرد

مردمان خطه هرمزگان فرهنگ، آداب، رسوم و گویش بسیار زیبا و متنوعی دارند. این تنوع و زیبایی آفرینی در عرصه موسیقی هرمزگان، به مانند دیگر عرصه‌ها بسیار محسوس است. این استان پیهناور، خواستگاه بسیاری از شاعران و خواننده‌ها و نوازنده‌هایی است که اعتقاد و باور خود را با ابزار موسیقی و شعر به مخاطبان‌شان عرضه می‌کنند. در متن پیش رو محمدعلی قویدل فرد، گوشه‌ای از زندگی آقای غلامرضا صنعتگر، خواننده خوب کشورمان و همین‌طور ویژگی‌هایی از موسیقی هرمزگانی را برای ما توضیح می‌دهد.

■ بسیار مشتاقیم کمی برایمان از ویژگی‌های موسیقی هرمزگان و همین‌طور از هنرمندان این خطه بگویید.

موسیقی بندرعباس با موسیقی بوشهر و خوزستان و دیگر قسمت‌های جنوبی کشور متفاوت است؛ اگرچه وجه اشتراک تمام آنها دریا، صید و صیادی و این قبیل مسائل است. اما به دلیل پیشینه مهاجرپذیری استان هرمزگان و حالت بندری بودن شهر بندرعباس، موسیقی این خطه متأثر از کشورهای آفریقا، اسپانیا، هند، پرتغال و انگلیس شده. در موسیقی محلی این استان هیچ‌گاه رکود نداشته‌ایم. در شعر و ترانه، در آهنگ‌سازی و تنظیم و همین‌طور در خوانندگی، همیشه موسیقی این خطه را روبه‌جلو دیده‌ایم. به همین خاطر، خیلی از آثار موسیقی این خطه، از صفر تا صد، توسط خود هنرمندان آنجا تولید شده؛ مثل آثاری که آقای نصرک که فی‌البداهه شعر را می‌سرود و آقای حبیب‌زاده برایش ملودی می‌ساخت؛ بعد هم اجرا می‌کردند. آقای منصفی یکی دیگر از هنرمندان استان ما بود که با گیتار، موسیقی محلی می‌نواخت. این یک آغازی بود برای تحول موسیقی محلی هرمزگان که بعدها توسط مرحوم ناصر عبداللهی ادامه یافت و مخاطب کشوری پیدا کرد. زنده‌یاد عبداللهی به وسیله ارتباطاتی که داشت، توانست به پایتخت بیاید، گروهی از دوستانش را با خود همراه کند و در تهران یک گروه موسیقی تشکیل دهند. آقای عبداللهی خیلی زود به دیار حق شتافت؛ اما با آن صدای خاص و دل‌نشین، در خاطر مردم ایران ماندگار شد. آقای رضا صادقی نیز یکی دیگر از هنرمندان استان هرمزگان است که در سطح ملی، مطرح است. آقای غلامرضا صنعتگر، این خواننده خوش‌ذوق و بااخلاق و خالق قطعه معروف «میشه ضامنم بشی» هم هم‌استانی بالاستعداد ما است.



رمنند عهد



■ شما چطور با این هنرمند آشنا شدید؟

او در مدرسه دانش آموز بود. از آن بچه‌های شیطان و پرجنب و جوش. خاطرم هست، زمانی که ۱۶-۱۷ ساله بود یک روز با یکی از دوستانش به نام نادر ابراهیمی به خانه‌مان آمد تا از من بخواهد یکی از شعرهایم را در اختیارش قرار دهم. آن زمان با توجه به سن کمی که داشت خیلی مایل نبودم تا ترانه‌ای در اختیارش بگذارم. مدتی از این داستان گذشت. یک روز مدیر مدرسه، والدین عده‌ای از بچه‌ها را به مدرسه احضار کرد؛ آنهایی که شیطنت کرده بودند یا درسشان را نخوانده بودند. آقای صنعتگر بزرگ، پدر غلامرضا هم آمده بود. مردی شریف، خنده‌رو و خوش‌رفتار. از معتمدین بندرعباس که اولین عکاسی را در شهر، دایر کرده بود. همیشه به من و سایر دبیرها می‌گفت، فرض کنید غلامرضا بچه خودتان است، به او خیلی سخت نگیرید. در آن جلسه‌ای که در مدرسه بود با من صحبت کرد و گفت: آقای قویدل! یک ترانه هم به آقا غلامرضای ما بده. گفتم: چشم آقای صنعتگر! مخلص شما هم هستم.

بعد ترانه «یک نفس یه بند جونوم» را در اختیارشان گذاشتم. او هم خواند و خیلی مورد توجه قرار گرفت. حتی از تلویزیون هم پخش شد. فکر می‌کنم این اولین کار او بود که منتشر شد.

■ از نظر حرفه‌ای او را چطور می‌دیدید؟

او جدای از بحث خوانندگی، نوازنده، آهنگساز و تنظیم‌کننده آهنگ هم بود و هست. به دلیل تسلطی که بر سازهایی مثل پیانو و گیتار دارد و توانایی بالایش، هنرمندانه موسیقی محلی را اجرا می‌کند.

یادم هست همان زمان‌ها که از من ترانه می‌گرفت، یک کیبورد داشت و یک گیتار. ملودی و آهنگ کارهایش را خودش می‌ساخت. جنس صدای غلامرضا به نحوی است که با مخاطب، ارتباط برقرار می‌کند. مخاطب کارهایش را دوست دارد و بارها شنیده‌ام که مردم قطعاتش را زیر لب با خود زمزمه می‌کنند. دلیلش این است که جنس صدایش مختص خودش است و از کسی تقلید نمی‌کند.

■ اخلاق، روحیات و همین‌طور اعتقاداتش را چگونه توصیف می‌کنید؟

در زندگی، یک فرد بسیار اخلاق مدار و معتقد است. تعلقات مذهبی و اعتقادی آقای صنعتگر در کارهایش هم ملموس است. کارش برای امام رضا علیه السلام، حاج قاسم، حادثه هواپیمای ایرباس ۶۵۵ و همچنین کارش برای فلسطین نشان از افکار و اعتقادات او است. همه اینها نشات گرفته از تعهد، وظیفه و مسئولیتی است که به عنوان خواننده، احساس می‌کند. او نسبت به اتفاقاتی که در پیرامونش می‌افتد، حساس است و از هنرش برای بیان ایدئولوژی خود استفاده می‌کند. این مسئله، خوشایند عده‌ای نبوده و شاید هم برای او هزینه ایجاد کرده است. اما آقای صنعتگر در این راه هیچ‌گاه متزلزل نشده و عقب‌نشینی نکرده است. او برای پیشکسوتان و بزرگ‌ترهای این هنر، خیلی ارزش قائل می‌شود. همیشه سعی می‌کند، اصالت خود را فراموش نکند. به هرمرگانی بودن خود افتخار می‌کند. مثل تمام مردمان ایران زمین که به هویت ملی و شهری خود افتخار می‌کنند. امیدوارم هر جا که هست پایدار باشد.

جنس صدای غلامرضا به نحوی است که با مخاطب، ارتباط برقرار می‌کند. مخاطب کارهایش را دوست دارد و تحت تأثیر قرار می‌گیرد. بارها شنیده‌ام که مردم قطعاتش را زیر لب با خود زمزمه می‌کنند.



اجرای آهنگ «صبح فردا» در اختتامیه چهاردهمین جشنواره مردمی فیلم عمار



اجرای کنسرت در سوریه ▼



آوای هرمنز

گفت‌وگو با علی رضایی پژوهشگر موسیقی هرمنگان

در موسیقی کوهستان از دو ساز شاخص استفاده می‌کنند؛ یکی تنبک و دیگری قیچک. نوازندگان قیچک را پهلوان می‌نامند. در موسیقی کوهستان، یک گروه، معمولاً یک پهلوان یا یک قیچک‌نواز دارد و یکی دو تنبک‌زن، او را همراهی می‌کنند. گاهی نوازندگانی دیگری هم به گروه اضافه می‌شوند؛ مثلاً نوازندگان نی بلند هم بعضی اوقات در موسیقی کوهستان دیده می‌شوند. به ساز آنها کلم شش یا شش سوراخ می‌گویند. موسیقی کوهستان بیشتر حماسی است و راوی قصه‌ها است؛ مثل قصه دوبرادر، شیروود و رزم پهلوانانی که با حاکمیت روز خودشان مبارزه می‌کردند. اگر به این سازها خوب گوش دهید، صدای پای اسب و چکاچک سلاح را می‌شنوید. این ویژگی خاصی است که مادر قصه‌گویی موسیقی کوهستان می‌بینیم.

موسیقی دریا را هم می‌شود جزو موسیقی آیینی نامید. در آداب و رسوم جنوبی‌ها برای رفتن به سفرهای طولانی باید از دریا اجازه گرفت و این کار آیینی دارد. برای این آیین مجلسی به رزف تشکیل می‌شود که مجلسی ذکرگونه است. دهل‌ها در مرکز این موسیقی قرار دارند و آواها باهماهنگی خوانده می‌شوند. این هماهنگی‌ها باعث شده نحوه پارو زدن، با طوفان روبه‌رو شدن، بادبان افراشتن، با دزدان دریایی روبه‌رو شدن، کالا خریدن، برده خریدن، برده فروختن و همه این ریزه‌کاری‌های دریایی در رزف به گوش برسد. اگر به ظاهر نگاه کنید، فقط رقص شمشیر می‌بینید؛ اما در واقع این رقص شمشیر، به مبارزه با دزدان دریایی اشاره دارد. وقتی در آن مراسم، خیزران‌ها را تکان می‌دهند، نماد حرکت پارو است و این موسیقی با همه علامت‌گره خورده است. نوع دیگر موسیقی دریا، موسیقی زار است که نوعی موسیقی درمانی محسوب می‌شود. این ساز را برای شخصی که دچار بیماری‌های روحی شده اجرا می‌کنند. در این نوع موسیقی، ابزارها متفاوت است که نشان می‌دهد ابزارهای این موسیقی وارداتی‌اند؛ یعنی، مردم سفر کرده‌اند و فرهنگ‌ها به مبادله رسیده. در واقع سبک زار نشان می‌دهد، از هرجا خرمنی دیده و توشه‌ای برداشته. برای همین می‌بینید در کنار دهل‌های بومی، دهل دراز هم از آفریقا آمده.

■ موسیقی‌های آیینی زیر مجموعه‌هایی هم دارد؟

بله همین‌طور است؛ در کنار موسیقی آیینی موسیقی مولودی خوانی را هم داریم. در آن سبک، مرکز موسیقی دف است و جلسه شباهت زیادی به سماع صوفی‌ها دارد و انگار شما در حلقه عارفان قرار گرفته‌اید. همه‌اش ذکر و دعا و ندبه است. جذابیت و هماهنگی خاصی در این نوع موسیقی موج می‌زند.

نوع دیگر این سبک‌های موسیقی، سبک جویباری است که ریتم تندی دارد. برگرفته از همان تندی و طوفانی بودن دریاست، اصطلاحاً ما به آن موسیقی گرم هم می‌گوییم.

قسم دیگری هم داریم که مخصوص مراسم عروسی است. در جنوب، برعکس جاهای دیگر که عروس به خانه داماد برده می‌شود، داماد را به خانه عروس می‌برند. موقعی که داماد در حال حرکت است، گروه نوازندگان و آنهایی که نغمه‌های جویباری می‌خوانند، خوانچه بسیار زیبایی عروسی را می‌چرخانند و داماد را به خانه عروس می‌برند. این موسیقی متناسب با این حرکات است مثلاً وقتی موسیقی از حالت مردانه به حالت زنانه منتقل می‌شود، این نغمه‌های جویباری با حرکت دستمال‌های خانم‌ها و خواندن آنها همراه می‌شود و بسیار دل‌انگیزتر می‌شود.

امروز اگر کمی در شهرهای شلوغ و پر سر و صدا بچرخیم، احتمالاً آهنگ‌هایی می‌شنویم که غالباً محتوای ظاهری هم ندارند، چه برسد به محتوای عمیق و دگرگون‌کننده. البته شاید این هم سوغات زندگی مدرن باشد؛ چون روزگاری جای جای این سرزمین، شعرايي را به خود دیده که با هر بیت‌شان می‌توانستند دریایی از محتوا را به مخاطب خودشان برسانند. فرم موسیقی‌ها هم امروز جنگی به دل نمی‌زند و به اندازه محتواها وضعیت اسفناکی دارند؛ اما هنوز هم بارقه‌های امید را می‌توان یافت. حتی در این روزگار تاخت و تاز صنعت هم، هستند مردمانی که هنوز به موسیقی‌های محلی خود پایبند هستند. مردمان هرمنگان از همین دسته به شمار می‌روند.

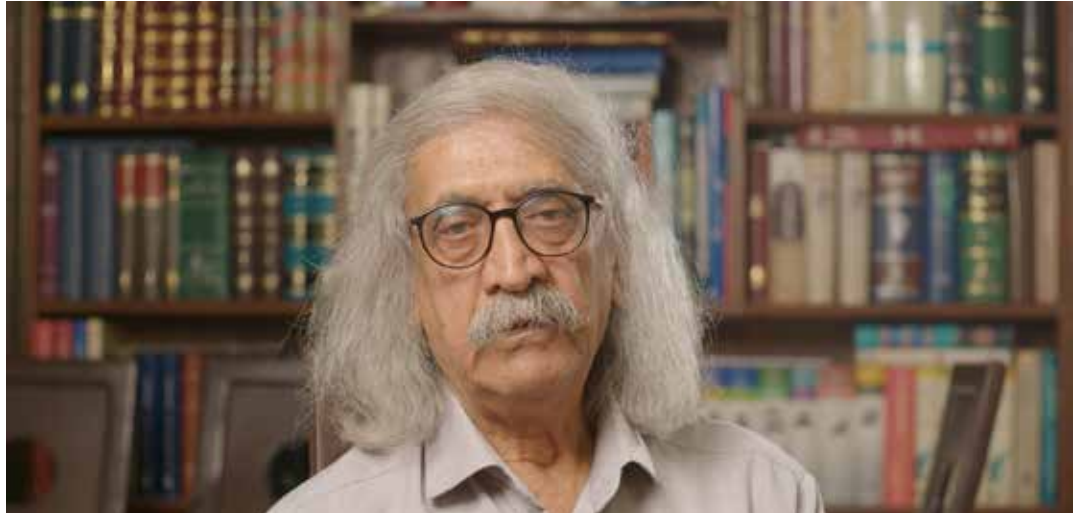
■ از قدمت موسیقی هرمنی برای ما بگویید.

استان هرمنگان به لحاظ جغرافیایی، استان پهناوری به حساب می‌آید و از نظر موسیقی هم قدمتی چندین ساله دارد. نخستین خبری که ما از حضور موسیقی در استان هرمنگان داریم به قرن هشتم برمی‌گردد. آن زمان جهانگردان به دلیل موقعیت خاص هرمنز، زیاد به این شهر می‌آمدند. خیلی از آنها موسیقی خاص این شهر را می‌شنیدند و بعضاً نظرات جالبی هم درباره موسیقی این شهر داده‌اند. برای نمونه ابن بطوطه مغربی در کتابش نوشته است که مردم هرمنز موسیقی خیلی دل‌انگیزی دارند.

تحقیقات میدانی به ما نشان می‌دهد که اگر بخواهیم موسیقی هرمنگان را خوب بشناسیم باید میان آواهای مردمی به دنبالش برویم. مردم این خطه، در مواقع برداشت محصول، به هنگام خرمن‌کردن آنها، فصل چیدن خوشه‌های خرما یا زمان ماهیگیری، آواهایی دارند که به عنوان کارآوا یا موسیقی کار از آن نام برده می‌شود. در گذشته وقتی محصولی برداشته می‌شد یک نمایش، همراه موسیقی اجرا می‌شد و مصیبت‌های برداشت محصول را در آن نمایش نشان می‌دادند. مشکلات ارباب‌رعیتی و زورگویی‌های ارباب، محتوای بیشتر این نمایش‌ها را تشکیل می‌داد. در آن اجراها که بیشتر رویکرد ظلم‌ستیزی داشت، نابسامانی و تبعیض اجتماعی به ریشخند گرفته می‌شد.

■ به طور کلی موسیقی هرمنگان به چند بخش تقسیم می‌شود؟

با نگاه به تنوع زیستی و جغرافیایی هرمنگان، من در پژوهش خود، موسیقی هرمنگان را به سه بخش دریایی، دشتی و کوهستانی تقسیم کرده‌ام. این سه بخش، با هم تفاوت‌هایی کلی دارند و هر یک دارای ویژگی منحصر به فردی هستند. وقتی وارد موسیقی دشت می‌شوید، می‌بینید محور موسیقی را سُرنا و دهل‌های بزرگ تشکیل می‌دهند که در اصطلاح رایج، به آن ساز و دهل هم می‌گویند. در این بخش موسیقی، محور اصلی سُرنازن‌هایی هستند که به آنها لوتی می‌گویند. کسانی که دهل بزرگ و دهل کوچک می‌زنند به اضافه تنبک‌زن از دیگر اعضای این مجموعه به حساب می‌آیند.



به نظر تان دلیل این همه تنوع و جزئیات در موسیقی هرمز چیست؟

موسیقی هرمز را آمیز و درعین حال تفسیرکننده است. بهتر است بگویم الفبا دارد. منظوری نیست. درواقع موسیقی با ما حرف می زند. به ما می گوید که من در چه موقعیتی هستم. مثلاً در موسیقی آیینی، وقتی باران نمی بارد و دعای باران برگزار می شود، هم زمان موسیقی خاصی نیز اجرا می کنند. در این مراسم، می بینید موسیقی همراه با مردم، ناله و راز و نیاز می کند و همه در آن مراسم با التماس از خدا درخواست باران دارند. یعنی تفسیری از ناله هایی که از درون آدمی می آید را می شود در موسیقی آن مراسم هم دید.

تفسیر ارتباط طبیعی آدم ها با آب و هوا، محیط و زندگی و... در این موسیقی به چشم می خورد. موسیقی هرمزگان، همیشه یک حرف خاصی برایشان دارد و خبر خاصی را به ما می دهد. این موسیقی آنقدر اثرگذار است که به راحتی به کشورها و فرهنگ های دیگر منتقل می شود. خوبی فرهنگ همین است که اگر قرار باشد در خودش محبوب شود، دیگر فرهنگ نیست. فرهنگ زاد و ولد می کند، می دهد و می گیرد و به همین سبب بارور می شود؛ موسیقی هرمزگان هم دقیقاً همینطور است.

ممکن است ساز و ابزاری از جای دیگری آمده باشد؛ ولی وقتی این موسیقی در آیین و زبان هرمزگان قرار می گیرد رنگ و بویش هم به آن اقلیم خومی کند. خوشبختانه در موسیقی هرمزگان این نکته را به زیبایی در جای جایش ملاحظه می کنیم.

به نظر تان چرا موسیقی هرمزگان منحصر به فرد است؟

علت خاص بودن موسیقی هرمزگان، وجود قومیت ها است. یک گوشه بلوچ ها می نشینند و زبان شان بلوچی است پس موسیقی شان هم بلوچی است. بشاگردی ها، موسیقی مخصوص خودشان را دارند. خود شهر بندر، موسیقی بندری مخصوص خودش را دارد و هر کدام از قومیت های لاری، گراشی، آوزی، بلوچی، خنجی و... موسیقی خودشان را اجرا می کنند. خیلی از جاها اینها در هم تنیده می شوند و این است که موسیقی یک رنگ و حال خاصی پیدا می کند. هرمزگانی ها حتی در تعزیه هم موسیقی خاص خودشان را دارند و از این جهت، هم هرمزگان به دلیل تأثیر از کشورها و شهرهای دیگر دارای تنوع بی نظیری است.

موسیقی امروز هرمزگان را چطور توصیف می کنید؟

این سبک های موسیقی از درون آدم ها بلند شده و هنوز دارد با آدم ها

نفس می کشد اما به دلیل اینکه ما توانستیم موسیقی را درست معرفی کنیم، موسیقی دریا و دشت و کوهستان با هم آمیخته شده و برای همین، پیدا کردن راز و رمزهای اولیه، سخت شده؛ اما با این حال، موسیقی امروز این خطه، وام دار گذشته خودش است و به دلیل شورانگیزی و جذابیت، نسل جوان را نیز خریدار این هنر کرده. این خصوصیات باعث شده آدم ها به هم نزدیک تر شوند.

اگر بخواهیم از خصوصیات دیگر موسیقی هرمزی برایتان بگویم، باید به این نکته اشاره کنم که در کنار موسیقی شاد، گذرا و لحظه ای، موسیقی هایی هم دارد که انسان را به تفکر وامی دارد مثل اثر موتزارت، بتهوون یا چایکوفسکی که ما با آن فلسفه زیستن انسانی را مطالعه می کنیم.

پیشنهادهای بزرگان موسیقی هرمزی چیست؟

نسل جوان امروز حوصله برگشت به گذشته را ندارد و دنبال هیجان است. جوان می خواهد نوآوری کند، یک تکه موسیقی از اینجا و یک تکه از آنجا برمی دارد، مونتاژ می کند و اینها را به هم وصل می کند تا یک چیز جدید بسازد و فکر می کند کار خوبی کرده. اینجا است که پای بزرگان موسیقی هرمزی باید به میان بیاید و دست جوان ها را بگیرند و با راهنمایی درست و با کردن دروازه های حوزه نقد، راهنمای جوانان باشند. اثری که ساخته می شود از همه جهات باید مورد نقد بگیرد. این کارها باعث می شود که حتی واژگان موسیقی هم رنگ و بوی جغرافیا و خطه را به خودش بگیرد. اینها همان دغدغه هایی است که باید خانواده موسیقی نسبت به موسیقی امروز داشته باشد.

به نظر تان چطور می توان موسیقی اصیل را برای آیندگان حفظ کرد؟

خوشبختانه ما در باغ فرهنگ چیزهایی داریم که برای خیلی ها آرزو است. اما سؤال بزرگ این است که چطور می شود این باغ را حفظ کرد؟ این نیاز، می طلبد که یک تشکیلات فرهنگی متناسب پای کار بیاید. مثلاً دانشکده موسیقی، یا دانشگاه هنر باید در بحث حفاظت از موسیقی اصیل، در کنار ذوق و سلیقه شخصی، یک نگاه علمی هم به قضایا داشته باشد. باید یک مرکز علمی ارزشمند داشته باشیم، حلافرقی نمی کند اسمش هرچه می خواهد باشد. مهم این است که آثار گذشته را جمع آوری و حفظ کند و با این کار دست جوان ها را بگیرد. همه این استعدادها و علاقه مندی ها را در یک آگهی ارزشمند جمع کند و کانالیزه بشود. یعنی باید نظم و ترتیبی اندیشیده شود که نسل های آینده به خوبی از این ظرفیت ها بهره مند شوند.

موسیقی هرمز را آمیز و در عین حال تفسیرکننده است. بهتر است بگویم الفبا دارد. منظوری نیست. درواقع موسیقی با ما حرف می زند. به ما می گوید که من در چه موقعیتی هستم. مثلاً در موسیقی آیینی، وقتی باران نمی بارد، دعای باران برگزار می شود و هم زمان موسیقی خاصی نیز اجرا می کنند.

همراه همیشگی

گفت وگو با دکتر محمدرضا چراغعلی



مثل ملودی، تنظیم و اجرایش خوب بوده؛ متناسب با صدای خواننده. بخش دیگر هم کلام است. باید مضمونی داشته باشد که مردم بتوانند، سریع ارتباط برقرار کنند. اگر حتی یک مورد هم خوب نباشد، چرخ آن کار می‌لنگد و کار نمی‌گیرد. همه این موارد در این آهنگ به خوبی رعایت شده بود. ضمن اینکه در مملکتی زندگی می‌کنیم که ارادت قلبی به امام رضا علیه السلام بسیار زیاد است و مردم به راحتی با ایشان انس می‌گیرند. ناگفته نماند که این کار صمیمی و دلی بود و این حس کاملاً انتقال پیدا می‌کرد.

به راستی اگر قرار باشد تاثیر آثار غلامرضا صنعتگر را بررسی کنیم باید به این نکته توجه کنیم که او هیچگاه تنها نبوده و این موفقیت را مدیون افرادی است که همیشه همراهش هستند. به سراغ دکتر چراغعلی رفته‌ایم تا برایمان قصه بودن در کنار غلامرضا صنعتگر را روایت کند.

اولین همکاری تان با آقای صنعتگر را به خاطر دارید؟

حجم کار زیاد بوده؛ یادآوری اولین کار مشترکمان کمی سخت است. اما به طور کلی یک کار مشترک داشتیم برای شهدای غواص یا مثلاً یکی دیگر برای حضرت زهرا علیها السلام؛ همین طور برای ناجا، محرم، حاج قاسم سلیمانی، ایران، کوروش و... بیشتر از ده یا دوازده کار مشترک انجام داده‌ایم.

کدامشان بیشترین مخاطب را به خود جذب کرد؟

از کارهایی که برای من بازخورد داشت، یکی کار «قاسم هنوز زنده است» و یکی هم کار «دفاع از شط». فارغ از سیستم حکومت و حاکمیت، مردم کار دفاع از شط را خیلی‌ها پسندیدند؛ چون دلی بود و آن قصه باورنکردنی، روی مردم بسیار تأثیرگذار بود. بعد از پخش خیلی‌ها به من زنگ زدند و گفتند کار قشنگی شده و خیلی با احساس است. کارهای دیگرمان بازخوردشان تا این اندازه نبود. این واقعیت است و اصلاً قرار نیست که یک خواننده، در تمام عمرش پانصد تا کار خوب داشته باشد. معمولاً پنج، شش تا از کارها گل می‌کند.

در مورد کار غواص‌ها برایمان تعریف کنید که چطور کلید خورد و پیش رفت؟

تا جایی که به خاطر دارم، بانی کار حوزه هنری بود. گفتند که می‌خواهند برای شهدای غواص، کاری را بخوانند. شعرش را رضا برای من فرستاد و من هم ملودی را کار کردم. به استودیو رفتیم و صدایش را رکورد کردم، بعد هم تنظیم شد. ابتدا قرار بود، گویش بندری باشد ولی اشکال کارمان این بود که در کل شعر، فقط چند کلمه محلی بود. اکثر کلمات، ادبیات متعارف روز بود. اما با همان چند کلمه، سعی شد گویش و لهجه بندری حفظ شود. اتفاقاً نهایتاً کار خوبی هم شد. یک کار پاپ ارکسترال که المان‌های موسیقی

غلامرضا صنعتگر را از کجا می‌شناسید؟ همشهری هستید؟

خیر او بندرعباسی هست و من اصالتاً گرگانی؛ شرق و غرب عالمیم. اما سال‌هاست که رابطه دوستانه داریم. در واقع ما بیشتر دوست هستیم تا همکار. به نظر من اگر آشنایی فقط وابسته به کار کردن باشد، خیلی ارزشمند نیست. جدا از بحث کار، چندین سال است که دوستی و احترام بین ما برقرار است. چندین بار با هم مسافرت رفته‌ایم. سفر به بندرعباس که بسیار خاطره‌انگیز بود.

از مسافرت‌های تان خاطره‌ای دارید؟

مسافرت به جنوب، خیلی جالب بود. در بندرعباس خیلی‌ها او را می‌شناسند و تحویلش می‌گرفتند. در شهر برای خودش اسم رسمی دارد. من به [غلام] رضا گفتم، غذای جنوبی خیلی دوست دارم. با هم رفتیم شیلات، یک عالم موجودات دریایی ریزودرشت گرفتیم. خیلی هم عجیب و غریب بودند. مانده بودیم که چطوری باید طبخشان کنیم. خلاصه بعد از خوردن غذا رفتیم منزل مادرش. در حیاط، برای مان نان محلی با روغن دریایی درست کرد. بسیار سفر شیرینی بود. در تهران هم ارتباط داریم؛ پسرش، عرشیا و همسرش چندین بار استودیو آمده‌اند برای ضبط.

اولین قطعه‌ای که از ایشان شنیدید کدام بود؟

اولین بار صدایش را در سال ۸۳ شنیدم در آهنگی با موضوع امام رضا علیه السلام. کار قشنگ و با احساسی بود. ارتباط کاری ما از آنجا به بعد کم‌کم شروع شد. عمدتاً کارهای مشترکمان سفارشی یا مناسبتی بوده و کمتر به سمت تولید ترانه مستقل رفته‌ایم.

راز ماندگاری آهنگ امام رضا علیه السلام چه بود؟

مردم از هر قطعه‌ای که استقبال می‌کنند، حتماً مجموعه عواملی

مردم از هر قطعه‌ای که استقبال می‌کنند، حتماً مجموعه عواملی مثل ملودی، تنظیم و اجرایش خوب بوده؛ متناسب با صدای خواننده. بخش دیگر هم کلام است. باید مضمونی داشته باشد که مردم بتوانند، سریع ارتباط برقرار کنند.

پاپ و کلاسیک هم در آن استفاده شده بود، ماسعی کردیم کمی تم‌های فولکلور جنوبی هم استفاده کنیم. با این کار، جغرافیا و لوکیشن قطعه هم زیبا می‌شد. خصوصاً وقتی که قرار بود، تصویرگذاری شود.

از کاری که برای حاج قاسم ساختید هم خاطره‌ای دارید؟

کاری که برای سردار ساختم خیلی عجیب بود. به جهت اینکه شهادت ایشان نیمه‌های شب بود. یادم هست که صبح شهادت، حدود ساعت هشت من زنگ زدند و گفتند که باید سریع و بدون وقفه، یک کار بسازید. طوری که باید به خبر ساعت دو برسید. سخت بود، شاید هم کمی نشدنی. آن روز، اکیپ شبکه خبر، حدوداً از دو ساعت قبل، در استودیوی مانسسته بودند و ما خودمان هنوز داشتیم توی اتاق، کار می‌کردیم؛ یعنی کار آماده نبود. کل ماجرا تا حدود ساعت ۱ بستیم و کار پخش شد. استقبال خیلی خوبی هم شد.

نکته جالبش این بود که عصرش که آهنگ پخش شد؛ چند نفر به من زنگ زدند و گفتند: تو خبر داشتی که قرار است چنین این اتفاقی بیفتد؟ چطور اینقدر سریع، آهنگ ساختی؟ باورشان نمی‌شد با این سرعت کار ساخته شده باشد.

هنگامی که به شما پیشنهاد داده شد نگفتید که در این زمان

کم نمی‌توان کار تولید کرد؟

به نظرم انسان در یک مقطعی، آنقدر حرفه‌ای شده که چشم بسته بفهمد کار در این چند ساعت جمع می‌شود یا نه. خیلی وقت‌ها هم کار خوب، وابسته به زمان نیست. قبول دارم خیلی زمان کم بود ولی به‌هرحال با آن بضاعت، سعی کردم برسانم و اتفاقاً اثر خوبی شد. حتی در این زمان کم، نوازنده آوردیم و ساز زد. ما هم ضبط کردیم درحالی‌که می‌شد باکیبورد، کار را تمام کنیم. اندازه فرمت و فرم آهنگسازی هم عالی بود. پیش‌تر هم گفتم وقتی کاری مورد استقبال قرار می‌گیرد، حتماً همه اجزای آن به‌خوبی اجرا شده. در این کار هم همین‌طور بود. دوباره هم گوش می‌کنم، نمی‌توانم ایرادی از این قطعه بگیرم.

به نظران در آن مقطع اگر این کار به شخصی غیر از آقای

صنعتگر پیشنهاد می‌شد انجام می‌داد؟

حقیقت این است که برای ورود به کارهای مناسبی، بعضاً مشکل داریم و اکثر مدیران هم از این مسئله آگاه هستند. هرگاه می‌خواهیم، مضمون اجتماعی، سیاسی، دولتی را کار کنیم، خواننده، به‌راحتی ورود نمی‌کند. به جهت اینکه اعتقاد دارند باید حتماً خودمان دغدغه اجتماعی آن را داشته باشیم یا ممکن است مخاطبان راز دست بدهیم. متأسفانه، این شکاف وجود دارد. خصوصاً در موسیقی که به‌شدت، خط قرمزهای وحشتناکی وجود دارد. بچه‌های موسیقی، واقعاً محروم‌ترین قشر هنری هستند. هیچ حمایتی نمی‌شوند و به‌تبع، به‌راحتی به بسیاری موضوعات ورود نمی‌کنند. جالب است که خیلی‌ها هم به ما هم ایراد گرفتند که چرا چنین کاری انجام دادید؟ بعضاً مورد هجوم هم قرار گرفتیم ولی نوع نگاه ما به کارمان فقط به‌عنوان یک حرفه و شغل نیست، ما در این مملکت زندگی می‌کنیم و عاشق ایران هستیم. البته در مورد سردار هم قضیه خیلی متفاوت است. نمی‌توان علاقه مردم به ایشان و جمعیت چند میلیونی تشییع را نادیده گرفت. مردم معتقدند که سردار، توانست جنگ را خارج از مرزهای ایران نگه دارد و این چیز کمی نیست.

به نظر شما در فضای حرفه‌ای، گرایش‌ها مذهبی برای آقای

صنعتگر آورده داشته؟

به نظرم برای آقای صنعتگر خوب بود، چون مسیرش را یک مقدار تغییر داد و رفت به همین سمت. اغلب کارهایی که خواننده به گرایش‌ها و تفکرات حوزه هنری و تبلیغات اسلامی نزدیک بوده. اتفاقاً از او حمایت می‌شود. البته کارهایی که رضا می‌پذیرد و می‌خواند واقعاً با اعتقادات درونی‌اش همخوانی دارد. این‌طور نیست که به فکر مادیات و حمایت و... باشد؛ بلکه کاملاً دلی و از روی عشق به دین و وطن کار می‌کند.

اگر کار ایشان از روی علاقه نبود به نظران باز هم این قدر،

مورد استقبال قرار می‌گرفت؟

جمله معروفی هست که می‌گویند اگر یک خواننده، شعری از شکسپیر یا آهنگی از بتهوون را بخواند ولی دوستش نداشته باشد، امکان ندارد کار خوب شود. یعنی اگر در عالی‌ترین سطح حرفه‌ای هم باشد و مردم آن کار را دوست نداشته باشد، امکان ندارد خوب از آب درآید. چون مخاطب، انرژی شما را دریافت می‌کند. پس اگر اعتقاد نباشد اصلاً امکان ندارد اتفاق خوبی بیفتد و اثر هنری خوبی تولید شود.

صدای آقای صنعتگر رو چطور توصیف می‌کنید؟

صدای خیلی خاصی دارد و این خیلی جالب است که این صدا، برند خودش است. شبیه هیچ‌کس نیست و ادای کسی را در نمی‌آورد. صدای خودش تغییرهای خوبی دارد. این خیلی خوب است که خواننده تا شروع کند به خواندن بتوانیم از روی صدای منحصر به فردش، اسمش را تشخیص دهیم. نه اینکه فکر کنیم شبیه بچه‌های فلانی یا شبیه سی سالگی یکی از خواننده‌هاست. به نظرم کارهای رضا، طوری است که خود اثر از خودش دفاع می‌کند. اثری که حتماً باید کسی از آن دفاع کند، خوب نیست.

اگر او آهنگساز نبود کارهایش چطور پیش می‌رفت؟

کسی که هم‌زمان آهنگسازی می‌کند و می‌خواند، بهترین جای صدای خودش را به‌راحتی می‌تواند پیدا کند و برای آن ملودی بسازد. طبیعتاً اگر قریحه ملودی‌سازی در ذهن آدم باشد، خیلی کمک‌کننده است. البته رضا فقط برای خودش کار نکرده، برای خیلی از خواننده‌های دیگر هم کار آهنگ‌سازی انجام داده. شاید تنظیم‌ها را اشخاص دیگری انجام داده باشند.

مدتی ایشان بیمار بودند و چند وقتی صدایشان را از دست

دادند. آن دوره با هم ارتباطتان چطور بود؟

یک دوره خیلی بدی داشت؛ من هم پیگیر حالش بودم. بیشتر به خانمش زنگ می‌زدم. چون نمی‌توانست حرف بزند. چندبار هم بیمارستان رفتم و بهش سرزدم. متأسفانه درگیری‌های درمانی زیادی داشت و گاهی خیلی حاد می‌شد. خیلی سخت است که شما به‌عنوان یک مسئول خانواده، انواع و اقسام بیماری‌ها را تجربه کرده باشید و حس سرپرستی و مسئولیت، نگران‌تان کند. به نظرم فشار عصبی باعث شده بود صدایش را از دست بدهد. البته بعد از این همه بیماری و چندین جراحی سنگین، الان خودش را خیلی خوب حفظ کرده و روحیه بسیار خوبی دارد؛ دوباره برگشته و می‌خواند. انشالله سال‌های سال هم باشد و بخواند و لذت ببرد.

همسنگار

گفت‌وگویی صمیمی با آقای مجید ذاکری، ترانه‌سرا

■ آقای ذاکری کمی از گذشته خودتان بگویید.

من در زمان کودکی در بندرعباس بودم. آن زمان کمتر کودکی بود که با اصوات، سروکار و علاقه نداشته باشد. من در کنار این علاقه به موسیقی، به نوشتن هم‌گرایش داشتم؛ چون از همان کودکی، خیلی کتاب می‌خواندم. علاقه به موسیقی و نوشتن، من را به سمت ترانه‌سرایی کشاند و کم‌کم توانستم با خواننده‌های مختلف کار کنم. یکی از این خواننده‌ها آقای غلامرضا صنعتگر بود.

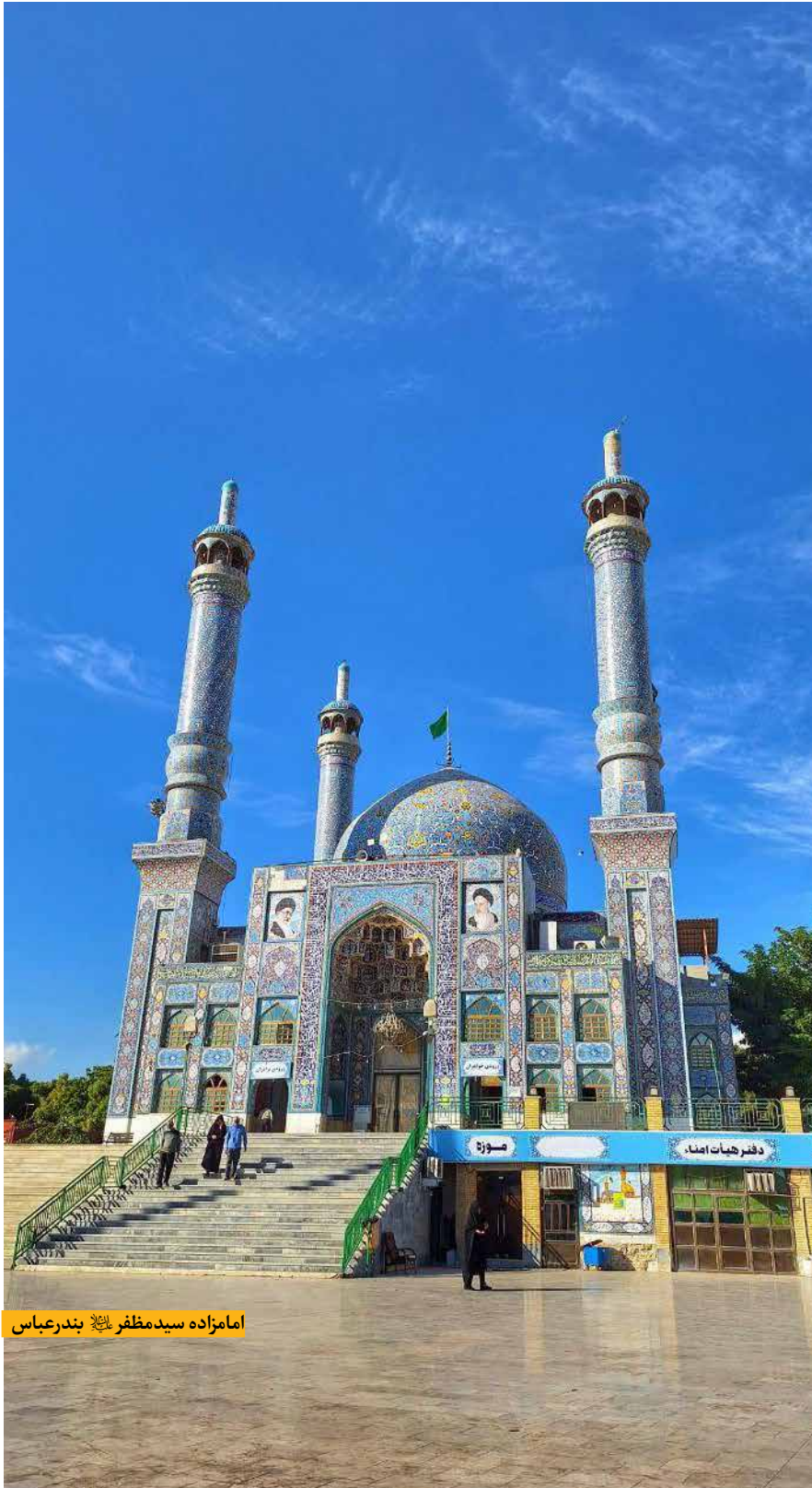
■ شروع کار مشترکتان از کجا بود؟

اولین تجربه کاری من با آقای صنعتگر، ترانه «میشه ضامنم بشی» بود که به پیشنهاد خودش آن را نوشتم. اولین ملاقاتمان به همین واسطه صورت گرفت. آقای صنعتگر از من می‌خواست برای سرودن ترانه خودم را در حرم امام‌رضا (ع) تصور کنم. تا آن زمان من هنوز به مشهد نرفته بودم؛ اما طبق گفته‌های غلامرضا و چیزهایی که از دیگران شنیده بودم، حال و هوای آنجا را تصور می‌کردم و می‌نووشتم. ترانه این کار دو قسمت دارد. یکی گویش بندری و یکی هم فارسی. این مدل ترانه را خود غلامرضا پیشنهاد داد. جمع‌بندی این شد که ترانه از زبان کسی باشد که با لهجه دریایی از بندرعباس به سرزمین آفتاب و به پابوس امام‌رضا (ع) رفته. یک بیت معروف دارد که می‌گوید:

مه از سیدمظفر، به تو دخیل ایندوم
نذر مه بیاروم به تا کیسه گندم

■ سیدمظفر کجاست؟

سیدمظفر یکی از برادران امام‌رضا (ع) است که بارگاهش در بندرعباس واقع شده. مردم محلی بسیار به ایشان ارادت دارند. خب ما می‌خواستیم از این سید بزرگوار و از کنار دریا به خراسان پل بزینم. ترانه که تمام شد و کار شکل گرفت، آقای صنعتگر به من گفت: مجید احساس می‌کنم واقعاً یک بار مشهد رفتی و برگشتی. به لطف خدا و خود امام رؤوف، وقتی که این کار پخش شد، خیلی موردتوجه قرار گرفت. این کار خیلی دلی انجام شده بود و لاجرم هم به دل‌ها نشست. بعد از آن داستان، من جزو برگزارندگان جشنواره داستان‌های کوتاه ایرانی شدم. اتفاقاً این جشنواره در مشهد برگزار می‌شد. بالاخره برای اولین بار قسمت شد و من به پابوس امام‌رضا (ع) رفتم. در یک روز برفی در بهمن‌ماه برای اولین بار به حرم مشرف شدم. پا



امامزاده سیدمظفر (ع) بندرعباس



شود، استاد بهمنی بود. البته مهاجرت از هرمزگان به تهران نیز در پیشرفت غلامرضا خیلی مؤثر بود. در پایتخت، شرایطی فراهم شد تا او با فضاهای متفاوت و افراد مختلف آشنا بشود. محیط جدید، زمینه همکاری با افراد بزرگی برای غلامرضا فراهم کرد. کارهایی که باعث شد بیشتر دیده و شنیده بشود.

هنوز به هرمزگان دل بسته است؟

هرمزگان خانه غلامرضا بوده و هست. او هیچ وقت اصل و ریشه اش را فراموش نکرده و نمی‌کند. او به تهران رفته اما هنوز لهجه آفتابی دارد. غلامرضا سال‌هاست که دیگر در بندر زندگی نمی‌کند اما هنوز با دوستانی که اینجا دارد در ارتباط است. رابطه اش را با بچه‌های هنرمند حفظ کرده و میان آنها بسیار محبوب است. البته دوستان هنرمند از شاخه‌های دیگر، حتی عموم مردم جامعه در بندرعباس او را دوست دارند. غلامرضا بسیار صمیمی و خاکی و مهمان‌نواز است. این را از این بابت تعریف می‌کنم که هر موقع به اینجا می‌آید، ما را در شهر خودمان مهمان می‌کند.

چه چیزی او را از دیگر خواننده‌ها متمایز می‌کند؟

عرق ایرانی و اسلامی. او یک ایدئولوژی خاصی دارد؛ یک باور قلبی. هنرمند تا چیزی را باور نداشته باشد، نمی‌تواند در موردش اثر خلق کند. وقتی از ایران صحبت می‌کنیم، از تخت جمشید و چهل ستون می‌گوییم، برای خلیج فارس کار می‌سازیم. وقتی راجع به صفای یک کوچه قدیمی یا امامزاده سیدمظفر اثری خلق می‌کنیم. باور قلبی مان است که به کمک مان می‌آید. این است که باعث می‌شود کار، خوب و تأثیرگذار بشود. شما باید به یک شخص، یک مکان و یک اتفاق احساس داشته باشید؛ باید در زندگی‌تان پررنگ باشد، باید با شما همراه باشد. فکر صبح و شب‌تان باشد تا از حس، تبدیل به اثر شود. غلامرضا عرق دینی، مذهبی و ملی خود را در آثارش روانه می‌کند. این موضوع همیشه برای عده‌ای ناخوشایند بوده. مطمئناً هستند کسانی که نوع دیدگاه‌شان این نیست. اکثریت جامعه چیزی را قبول دارند و برایشان ارزش است. ممکن است در این میان، عده‌ای هم این نوع نگاه را دوست نداشته باشند. نباید فراموش کنیم که هنر، سلیقه‌ای است. نوع موسیقی‌ای که هر فردی دوست دارد، سلیقه‌ای او است. دوستانی هستند که اصلاً فضای فکری غلامرضا را دوست نداشته و ندارند ولی او همیشه با احترام و لبخند از کنارشان عبور می‌کند.

داخل صحن که گذاشتم و حرم و ضریح را که لمس کردم، انگار بارها آنجا رفت و آمد کرده بودم. آمده بودم بگویم؛ کمتر از آهوکه نیستم، میشه ضامنم بشی؟

گویا آن کار را خیلی دوست دارید.

بعضی کارها در کارنامه آدم جا خوش می‌کنند. طوری که دیگر نمی‌شود از زندگی هنرمند جدایش کرد. انگار رفیق و همراهش می‌شود. آقای صنعتگر کارهای خوبی دارند؛ اما این کارشان چیز دیگری است. غلامرضا در یک دوره از زندگی اش، لحظه‌های سختی را پشت سر گذاشت. حس من این است که در آن لحظه‌ها، همین کار بود که دست روی شانهاش می‌گذاشت و می‌گفت دلت قرص باشد؛ من کنار تو هستم و هوایت را دارم. من مطمئنم که اگر شخص دیگری غیر از غلامرضا، آهنگ‌سازی یا اجرای این آهنگ را انجام می‌داد کار این چیزی که الان هست، نمی‌شد. ایشان اشراف کامل به آهنگ‌سازی دارد. تسلط به سازهای مختلف دارد. درک بسیار خوبی از کلام دارد. کلام برای ما ایرانی‌ها مهم است؛ اینکه با چه وزن، ترکیب و حتی چه آوایی بر زبان جاری شود. غلامرضا، جان کلام را می‌فهمد. می‌فهمد که کلمه چه شخصیتی دارد؛ برای همین کلام را به بهترین شکل، آهنگ‌سازی می‌کند. در نهایت هم به یک کار شنیدنی، فاخر و لذت‌بخش می‌رسد که خواننده با گوشت و پوستش آن را حس می‌کند.

موسیقی هرمزگان چقدر در دیده شدن ایشان تأثیر داشته؟

جریان موسیقی در هرمزگان، پتانسیل بسیار بالایی دارد. ظرفیتی بسیار عالی که متأسفانه شناخته شده نیست. خود هرمزگان شبیه یک صندوقچه است، پر از نادیده‌ها و ناشنیده‌ها. صندوقچه‌ای که وقتی درش را باز می‌کنی، آن قدر رایحه‌ها و فضاهای مختلف دارد که آدم شگفت‌زده می‌شود. در مورد موسیقی هرمزگان نیز همین است. یک بستر خیلی خاص با ظرفیت‌های متفاوت دارد. در این بین اگر کسی در صندوقچه موسیقی هرمزگان را باز کند و آن رنگ و آن عطر و آن استعداد را به همه معرفی کند قطعاً همه خوششان می‌آید. استاد بهمنی این کار را برای مرحوم ناصر عبداللهی انجام داد. آقای عبداللهی در واقع به زیبایی، ترانه‌های استاد بهمنی را اجرا کرد. در ادامه، فضا برای خواننده‌های دیگر از جمله آقای صنعتگر عزیز فراهم شد. در حقیقت کسی که راهگشا بود و از این همه استعداد پرده برداشت و کسی که کمک کرد هنر باقوه به بالفعل تبدیل

غلامرضا عرق دینی، مذهبی و

ملی خود را در آثارش روانه می‌کند.

این موضوع همیشه برای عده‌ای

ناخوشایند بوده. مطمئناً هستند

کسانی که نوع دیدگاه‌شان این نیست.



یک بام و دو هوا نیست

مخاطب داشته باشد. اما از آن نسل غلامرضای عزیز باقی مانده و پویا و سریاست و دارد دغدغه‌مند می‌خواند. صدای نازنین غلامرضا، نوعی نجابت را در خودش دارد. همچنین نوعی وقار، استحکام و حماسه را که این توأم بودن، سبب شده که نوع صدای صنعتگر، ویژه باشد و کمتر قابل تقلید. اینطوری است که خودش هم مقلد کسی شناخته نشده. غلامرضا صنعتگر خواننده‌ای است که کمتر تن داده به برخی مسیرهای اشتباه؛ به خصوص از حیث فنی، محتوایی و ساختاری. سعی کرده با احتیاط بیشتر و دغدغه ساختاری و محتوایی زیاد و با سخت‌گیری، کارهایش را انتخاب و تولید کند.

ویژگی دیگر غلامرضا روی باز و تواضع و صمیمیتش است. در بازار موسیقی و در عالم تولید، امروزه اگر بخواهد کاری شکل بگیرد، خیلی جاها حرف اول را اقتصاد می‌زند اما در کارهایی که ما با هم تولید کردیم، شاید کمترین اهمیت کار بحث اقتصادش بوده؛ بیشتر روح کار، جنس کار و محتوای کار مهم بود. با وجود اینکه از مسائل اقتصادی بی‌نیاز نبود ولی مقدمه کار را هیچوقت بحث اقتصادی قرار نداد. ویژگی بعدی او توجه به شعر و شاعر است. متأسفانه کمتر خواننده‌ای اینگونه پیدا می‌شود. حتی بعضی در استودیو می‌آیند، شعر را می‌خوانند و می‌روند و اصلاً متوجه نمی‌شوند که شعر را چگونه انتخاب کرده‌اند یا شعر چه معنایی دارد. اما غلامرضا شعر را تا حدود قابل قبولی می‌شناسد. این ذوق را دارد و در مورد شعر هم معمولاً خودش نظر می‌دهد. این باعث می‌شود کارهایی که می‌خواند از حیث ادبی، سطح کیفی قابل قبولی داشته باشد.

ویژگی‌های دیگری هم از او به یاد دارید؟

بله! ویژگی دیگرش توجه به موضوعات مردمی و حرف‌های دل مردم است. غلامرضا انسان باورمندی است؛ می‌شود از کارهایش فهمید. در کارهایش با موضوع امام‌رضا (ع)، حضرت زهرا (س) و بسیاری دیگر

میلاد عرفان پور شاعر، ترانه‌سرا و مدیر سابق مرکز موسیقی حوزه هنری تهران است. از زمان مسئولیتش در مرکز موسیقی حوزه هنری ارتباطش با غلامرضا صنعتگر شکل می‌گیرد. به‌عنوان کسی که حدود شش سال در مرکز موسیقی حضور داشته و نزدیک پانزده سال است کار مدیریت و کار ادبیات و هنر را انجام می‌دهد، آقای صنعتگر را از دریچه نگاه خود برای ما بازگو می‌کند.

شما چطور با آقای صنعتگر آشنا شدید؟

بنده خب شعر می‌گویم و با خوانندگان ارتباط دارم ولی یکی از خواننده‌هایی که دوست داشتم زودتر سمتش بروم و با او کار کنم، غلامرضای عزیز بوده. چون برخی کارهایش در ذهنم مانده بود. به خصوص کار شهدای غواص، کاری که در مرکز راه تولید شده بود با شعر حامد عسگری عزیز و لهجه جنوبی. صدای زیبا و زنگ‌دار غلامرضا در گوشم می‌نواخت. در همان دیدار اول، حس برادری و راحتی با غلامرضای عزیز کردم و گویا سال‌ها بود که او را می‌شناختم. از بی‌دیداری که با او داشتم، ده‌ها قطعه با هم تولید کردیم که شاید معروف‌ترین و یکی از اولین قطعات، آهنگ «قاسم هنوز زنده است» بود. قطعه‌ای که به‌نوعی شاید نقطه عطفی در کارهای غلامرضای عزیز بوده. بعد از آن قطعه معروف امام رضایش، قطعه‌ای بود که بسیار بسیار شنیده شد و الحمدالله مورد لطف مردم قرار گرفت.

راجع به خود ایشان و خلتی‌اتش بگویید.

غلامرضا شخصیت هنرمندی است که می‌شود در مورد ابعاد مختلف شخصیتش صحبت کرد. یک بُعد هنری غلامرضاست که خواننده‌ای است از نسل خواننده‌هایی است که از آنها کمتر اسمی به گوش می‌رسد. او از نسلی است که شاید کمتر کسی مثل او فعال باشد و

خیلی جاها حرف اول را اقتصاد می‌زند اما در کارهایی که ما با هم تولید کردیم، شاید کمترین اهمیت کار بحث اقتصادش بوده؛ بیشتر روح کار، جنس کار و محتوای کار مهم بود. با وجود اینکه از مسائل اقتصادی بی‌نیاز نبود ولی مقدمه کار را هیچوقت بحث اقتصادی قرار نداد.



است و یک بام و دو هوا نیست. واقعاً یک چنین شخصیتی، قابل تقدیر است. خیلی‌ها شاید بیرون از گود ایستاده‌اند و می‌گویند این هنرمند حتماً به جایگاه اقتصادی رسیده که دارد این کارها را می‌خواند؛ ولی ما که در جریان زندگی او هستیم می‌دانیم که مستأجر است و مشکلات عمده‌ای دارد. بعضی اوقات و در تأمین هزینه بعضی از عمل‌های جراحی‌اش با سختی مواجه بوده.

من که تولیدکننده و سفارش‌دهنده خیلی از کارهایش بوده‌ام اطلاع دارم که در ازای چه مبلغی یا اصلاً بدون انتظار مبلغی کارها را خوانده. قابل گفتن نیست اما آلبوم اولی که با غلام‌رضای عزیز تولید کردیم، فکر می‌کنم به خودش چیزی ندادیم و همه هزینه، صرف تولید شد. کسی که بیرون از گود نشسته، ممکن است تهمت‌های ناروایی به او یا امثال او بزند.

ارتباطش با خانواده چگونه است؟

در کنار همه ویژگی‌های خوبش به‌نظرم خانواده دوست بودنش مهم‌ترین است. احترام و ادبی که مقابل مادرش دارد در زندگی او خیلی پررنگ است. غلام‌رضا یک هنرمند شهرستانی است؛ اهل بندرعباس. خیلی موقع‌ها شاید تصور غلطی وجود داشته باشد که مثلاً هنرمندان شهرستانی یکی دو درجه از تهرانی‌ها پایین‌ترند. شاید به جرئت بشود گفت که نود درصد هنرمندان شاخص کشور، شهرستانی هستند. هرمزگان عزیز هنرمندان بزرگی داشته و در رأسش در موسیقی، زنده‌یاد ناصر عبداللهی است. شاید بعد از ناصر تنها کسی که به نوعی مسیر درست ناصر را در موسیقی ادامه داده و درخشیده، همین غلام‌رضا باشد. کارهای ماندگاری خوانده که از خودش بوده و ادا درنیآورده. تلاش کرده که همیشه با خودش و مخاطب صادق باشد. او خیلی از کارهایش را در شرایطی خوانده که شاید درد جسمی داشته اما می‌بینیم که او خوانده و دردش باعث نشده که کار شنیده نشود.

با پسرش هم کار کردید؟

خیلی خوشحالم که یکی از میراث‌های ماندگاری که از غلام‌رضا خواهد ماند (به جز کارهای خوبی که دارد) پسرش عرشیا است. عرشیا جوان بسیار مؤدب و نجیبی است. درست مثل پدرش اهل دل، باصفا و بسیار معتقد است. کمتر جوانی را به این پاکی، صداقت، تواضع و ادب دیده‌ام. این ادب را از پدر و مادرش میراث برده. عرشیا تنظیم‌کننده خیلی خوبی است. ما او را کم‌کم مشغول به کار کرده‌ایم و اینجا بعضی از کارهایش را خودش تنظیم کرده. روز اولی که کار را به او سپردیم پدرش تعجب کرد. شاید انتظار نداشت که عرشیا الان بتواند کار جدی تولید کند. هر چند غلام‌رضا خودش در تربیت موسیقایی عرشیا، نقش مهمی دارد اما دید که پسرش از پس آن برآمده و یک کار خوب برای ما تولید کرده. همان زمینه کارهای بعدی هم شد.

می‌شود اعتقاد‌اتش را فهمید. چقدر راجع به شهیداکار کرده! همه اینها نشان می‌دهد که چه توجهی به این موضوعات ارزشمند و مهم دارد. کاری که برای شهید سلیمانی خواند که به‌نظرم یکی از قطعات ماندگار تاریخ موسیقی بعد از انقلاب شد. او با کارهایش ارتباط دلی دارد.

خاطره‌ای از ایشان به یادتان هست؟

یک روز ساعت حدود شش صبح بود که با من تماس گرفت و گفت یک خواب دیده‌ام. خوابش را این‌طور تعریف کرد: در حوزه هنری در دفتر شما بودیم. قرار بود، باهم به سمت سالن رونمایی آلبوم جدیدم به‌نام خاطره‌باز برویم. چند جوان رشید آمدند داخل اتاق و گفتند ما شهدای گمنام خاورشهریم. بسرت هر هفته، پنج‌شنبه‌ها به ما سر می‌زند. آمده‌ایم تا همراهیت کنیم. می‌خواهند شما را بزنند؛ اما ما نمی‌گذاریم و همراهیت می‌کنیم. یک‌آن یکی دست گذاشت پشت من. برگشتم دیدم حاج قاسم است، لبخندی زد و گفت که آن کار شهیدت را حتماً بخوان. منظور همان کار «یک گل سرخ» بود که در آلبوم خاطره‌باز منتشر شد. کار زیبایی بود با شعر آقای مؤدب که خودش هم فکر نمی‌کرد که از آن شعر بشود. موسیقی تولید کرد. خیلی کار دلی و متفاوتی شد. بعد از آن خواب، متوجه شد که پسرش عرشیا چند هفته قبل از کنکور هر پنجشنبه به شهدای گمنام خاورشهر سر می‌زده و آنجا متوجه شد که این خواب، خواب صادقانه بوده.

اتفاقاً با هم رفتیم و آن محل را دیدیم. در شرایطی که همه‌های مختلفی از داخل و خارج روی این مسائل و موضوعات است، خیلی‌ها شاید چشم دیدن خواننده و هنرمندی را نداشته باشند که در این موضوعات بخواند اما او همیشه پای عقیده خودش محکم ایستاده و برگ زرینی را در تاریخ موسیقی انقلاب و کارهای خودش ثبت کرده.

گویا کلاً ارتباط خوبی باهم دارید.

بله! یک‌بار دیگر غلام‌رضا تماس گرفت و با بغض و یک حس وصف‌ناشدنی گفت: میلاد! می‌خواهم برای آقایات هستم بخوانم. دوست دارم تو و مهدی سیار شعرش را بگویند.

با مهدی صحبت کردم و کار را شروع کردیم. این کار یک مقدار طول کشید چون خیلی حساس بود. غلام‌رضا مدام پیگیر بود که این کار به نتیجه برسد. دوست داشت خودش بخواند. نهایتاً کار منتشر شد و واقعاً همت خود غلام‌رضا پشت این کار بود و نه هیچ نهاده‌ی. خودش تهیه‌کننده بود و کار را با هزینه شخصی و کمک دوستانش منتشر کرد. جزو معدود کارهایی بود که شاید در این موضوع می‌شود شنید و لذت برد.

کیفیت کارش را چگونه می‌بینید؟

او اشراف قابل قبولی به موسیقی دارد. کمتر خواننده‌ای است که خودش اهل موسیقی باشد یا تنظیم‌کننده، آهنگ‌ساز و ملودی‌ساز باشد. غلام‌رضا هم خواننده خوبی است و هم در حد کفایت ذوق ادبی دارد و شعر را می‌شناسد و در حد کفایت ملودی‌سازی را بلد است. بعضی از کارهای خودش را خودش ملودی‌پردازی کرده. تنظیم‌کننده خوبی هم هست.

غلام‌رضای عزیز به جز فعالیت هنری جدی‌ای که دارد، در حوزه‌های اجتماعی هم به‌شدت فعال است. به‌شدت دست‌به‌خیر است و خیلی جاها دستگیری می‌کند. به زندانی‌های زیادی کمک کرده و خیلی‌ها را از پای چوبه‌دار نجات داده. گرفتن رضایت و از این جنس کارهای خیری که شاید خودش راضی نباشد گفته شود. اما نشان داده از جمله هنرمندانی است که از شهرت‌ش در راستای کمک به مردم استفاده می‌کند و نه در راستای فخر به مردم. هنرمند مردمی است. تکلیفش با خودش روشن

سفارتش دل

گفت و گو با احمد رمزی، سرپرست مرکز موسیقی حوزه هنری

دنیال می‌کردم، هم می‌شنیدم و هم کلیپ‌هایشان را می‌دیدم. از همان موقع‌ها چیزهایی درمورد شخصیت و فضای اعتقادی‌اش به گوشم می‌خورد که آن هم برایم جالب بود؛ مثلاً از کسانی که در استودیو کار می‌کرده‌اند، شنیدم: «صنعتگر موقع نماز، برنامه را قطع می‌کند و می‌رود نماز می‌خواند». شنیدن این جملات برای من خوشایند بود و این ذهنیت را داشتم که یک بار او را ببینم.

خدا خواست و چند سالی در حوزه هنری انقلاب اسلامی توفیق خدمت را کنار آقای اسلام‌پور پیدا کردم و آنجا که رفته‌ام آقای صنعتگر را دیدم و با هم ارتباط گرفتیم. قطعاتی را با حوزه هنری کار کرد؛ مثل «به بهانه تو» که برای حضرت زهرا علیها السلام بود یا اثر «غافر الدُّنْب» که کارهای شاخصی شدند. در آنجا خیلی ارتباط مان صمیمی‌تر شد؛ هم با خودش و هم با پسر عزیزش که او هم از هنرمندان آینده‌دار است.

کاری با نام کلمه، هم با عرشیا صنعتگر انجام دادم برای تیتراژ یک برنامه در مورد سیر و سلوک عرفانی. چون آهنگساز و خواننده‌اش من بودم و تنظیمش را عرشیا انجام می‌داد خیلی با هم حشر و نشر داشتیم. در این رفت و آمدها از پدرش می‌شنیدم یا از او در موردش می‌پرسیدم. وقتی از اعتقادات پدرش می‌گفت، آقای صنعتگر در ذهن من شخصیت جذباتری می‌شد. شنیدم در کار خیر نهانی هم هست، با خوشرویی

فرم و محتوا، داستان همیشگی عرصه هنر است. خیلی از هنرمندان به یک طرف، روی می‌آورند و از باب دیگر آن غفلت می‌کنند؛ اما تعدادی هم، هر دو را با هم دارند و در نتیجه، اثرشان کار خوبی از آب درمی‌آید. در این بین تعداد بسیار کمی، هر دو مقوله فرم و محتوا را در راستای هدف والایی به خدمت می‌گیرند و آن‌گاه با دلشان برای آن هدف کار می‌کنند. چنان‌که افتد و دانی، نتیجه می‌شود: هر سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

■ راجع به آشناییتان با غلامرضا صنعتگر بگویید.

سال‌ها قبل، برای اولین بار، در فضای موسیقی پاپ، صدایش را شنیدم. به نظر بنده در دو دهه اخیر، جزو خواننده‌هایی بوده که صدای خاص خودش را دارد. بسیاری از اهالی موسیقی ایرانی و موسیقی پاپ، سعی می‌کنند تحت تأثیر خواننده‌ای خاص بخوانند و صدایشان را شبیه کسی کنند ولی صدای آقای صنعتگر، مخصوص خودش است و همیشه از تحریرها و تکنیک‌های خودش استفاده می‌کند. از همان ابتدا کارهایش را



و اخلاق خویش کمک دست جوانان هم هست. مثلاً عرشیا می گفت: «هزینیه فلان کار را داده» یا گروهی لنگ نوازنده مانده اند و پدرم به کمکشان رفته. هرگز این کمک ها را جایی نگفته. به طور کل، این خانواده آدم های بزرگ و اهل دل هستند. وقتی بهشان نزدیک تر می شوی، بیشتر به بزرگی آنها پی میبری، درست برعکس آدم های کوچک.

■ راجع به درونیات ایشان بگویید.

وقتی به غلامرضا صنعتگر نزدیک شدم، اعتقاد راسخ و عشقش به انقلاب، شهداء، امام و... را دیدم. یک کار هم برای شخص خود مقام معظم رهبری ساختند. من می دانم هر کسی شجاعت تولید کارهای این مدلی را ندارد؛ چون در حوزه موسیقی کسانی که در این فضا کار می کنند، دچار محرومیت هایی در فضای هنری می شوند و خیلی اقبال هنری پیش رویشان نیست. ولی جدی بودنش در این راه برایم از خصوصیات خیلی جالبش است. وقتی برای مصومین علیه السلام یا شخصیت های مثل حاج قاسم کار می کند، نگاه عمیق و خالصانه اش بیشتر به چشم می آید. یعنی یک شخصیت ممتازی در کنار شخصیت موسیقایی و صدای خاصی که دارد آدم را به سمت خودش می کشد. علاوه بر همه خصوصیات خوب و مثبتش، شجاعتش در این مسیر هم قابل تحسین است. در زمانه ای که هر کسی فکر می کند فقط خودش دارد حرف دل مردم را می زند، آقای صنعتگر، واقعاً این همراهی با مردم را دارد و همگام و همراه مسائل اجتماعی است و بسیار جدی فعالیت های خودش را انجام می دهد. او با شرایط خاص و فشارهای زیاد، خیلی مصمم است. از تواضع او که هرچه بگویم کم گفته ام؛ می دانم توانایی نواختن چند ساز را دارد، ملودی سازی اش فوق العاده است و در کار تنظیم هم تسلط بسیار خوبی دارد؛ ولی اصلاً بروز نمی دهد. اهل حاشیه نیست و هیچ گاه هم غیبت همکارانش را نمی کند. خواننده درجه یک که در کار خودش استاد است و اخلاق بسیار خوبی هم دارد.

■ راز ماندگاری آثار آقای صنعتگر چیست؟

صنعتگر با خصوصیتی که شرمزد راز ماندگاری آثارش مثل «میشه ضامنم بشی» را الو داده. اخلاص، صفا و ارادت قلبی هنرمند، در هر حوزه ای از هنر باعث ماندگاری آثارش می شود. همچنین، رابطه قلبی فوق العاده آقای صنعتگر، با اهل بیت علیهم السلام باعث شده تا او بتواند چنین آثاری را خلق کند. با اولین بار گوش دادن این آثار آدم متوجه می شود کار سفارشی نیست کاملاً از اعماق وجود هنرمند آمده. وقتی کسی به فضای عشق به ائمه ورود می کند، انگار از حس عاشقانه اش در کار تزریق می شود. همین الفت قلبی در مداحی هست، در نقاشی هست، در خطاطی هست و خلاصه در همه هنرها این عشق دیده می شود. من آقای صنعتگر را اینطور دیده ام. به سفارش قلبش کار می کند. متأسفانه بعضی اوقات قضاوت های غیرمنصفانه هم در مورد او صورت می گیرد. مثلاً می گویند که سفارشی کار می کند؛ یا وقتی برای سردار سلیمانی خواند، خیلی ها گفتند که سفارشی کار است اما من می دانم این آدم ارتباط نزدیکی با شهداء دارد و کلاً اهل این حرف ها است.

■ ورود آقای صنعتگر به کارهای مذهبی برایش سودمند بوده؟

می دانم در این مسیر مشکلاتی داشته و خیلی هم اذیت شده؛ ولی این آزارها هیچ گاه او را دلسرد نکرده. همیشه تلاش ها و دوندگی خودش را ادامه داده. ارادت و علاقه به ائمه، رهبر، انقلاب و شهداء انگیزه همه تلاش های او شده. چون برای خودش مبنا دارد، همیشه حالش خوب است و خوشحال. این حال خوب و رضایتمندی او از خدا، توان ادامه مسیر را به او می دهد. هیچ مادیاتی هدایت کننده و کمک حالش نیست.

از اسپانسر و پول های عجیب غریبی که بعضی ها می گویند هم هیچ خبری نیست.

البته در ظاهر و در عالم مادی خیلی چیزها را از دست داده؛ ولی به نظر من، در عالم نور و اهل حقیقت خیلی چیزها را به دست آورده. او همیشه سعی می کند برای آخرتش توشه جمع کند. از این لحاظ، کار او بسیار ارزشمند است؛ مگر ما چقدر عمر می کنیم؟ آمده ایم در این عالم یک کار مثبتی انجام دهیم و برویم. نیامده ایم که بمانیم! حالا اگر هنر و حنجره ات را خرج این فضا کردی، بازی را برنده ای و گرنه چیزی جز باخت به تو نمی رسد.

البته خوانندگانی که وارد چنین فضایی می شوند باید تاوان بدهند. فشار زیادی روی آنها می آورد؛ ولی قلبشان آرام است؛ چون با مبانی و قلبشان تصمیم گرفته اند و به این خاطر نمی لرزند و از خیلی تهمت ها اذیت نمی شوند. همه دیگر می دانند غلامرضا صنعتگر، علاقمند های خودش را دارد و مادیات در الویت های اولیه او نیست.

■ شما از لحاظ فنی این هنرمند را در چه سطحی می بینید؟

جدا از بحث پیوند عاطفی و قلبی او با کارهایش، از لحاظ فنی هم بسیار خوب، زیبا و قدرتمند دست به اجرا می زند. من زمانی که خواندن آقای صنعتگر در استودیو را دیدم، متوجه قدرت او در خوانندگی شدم؛ پختگی صدا باعث شده که در مواقعی که بهم می خواند بسیار زیبا این کار را انجام دهد و در مواقعی هم که زیر می خواند صدایش نلرزد؛ مثلاً شما در آن کاری که برای بهار ۱۴۰۲ به همراه چند خواننده دیگر خواندند را وقتی گوش می دهی، به قدرت و خلاقیت صدای آقای صنعتگر پی می روی. وقتی این هنر با ارادت قلبی هم همراه می شود، اثری مثل میشه ضامنم بشی شکل می گیرد. از نظر خیلی از مردم غلامرضا صنعتگر مساوی است با آهنگ.

اگر بخواهم باز از لحاظ فنی آقای صنعتگر را مورد تحلیل قرار بدهم، باید بگویم که او فقط خواننده نیست و توانایی نواختن چند ساز و ملودی سازی را هم دارد. معمولاً اینطوری است که خواننده های حرفه ای، ملودی پردازهای خوبی هم هستند؛ یعنی در بزرگان موسیقی ایرانی و پاپ هم اینطوری است. ملودی را می سازند، آهنگسازی می کنند و معمولاً تنظیم را به شخص دیگری می دهند. یکی دیگر از ویژگی های منحصر به فرد صنعتگر این است که در تنظیم هم تخصص قابل تحسینی دارد.

■ تشکر از شما؛ به عنوان سخن آخر اگر حرفی با هنرمندان دارید در خدمت شما هستیم.

به نظر من هر هنرمندی باید اهل نهج البلاغه باشد و هر کدام باید ابزارشان را در خدمت خلق خدا قرار دهند. خوشنویس یک ابزاری دارد، آهنگساز و هر هنرمند دیگری هم همینطور. هرکس باید بداند در عالم چه کاره است. اگر نداند مبانی اش چیست و خودش هم حیران باشد، راه به جایی که نمی برد هیچ، امتی را هم گمراه می کند.

اگر هنرمند حالش خوب نیست، چه اصراری دارد که بخواهد نقاشی، خطاطی یا نویسندگی اش به اشتراک بگذارد. باید برود مبانی اش را قوی کند و بداند که در این عالم حساب و کتابی است. آنوقت هرچه در این بخش قوی تر شود خروجی هنریش هم قوی تر خواهد شد. در پله اول، هنرمند باید حالش در این عالم خوب باشد و مبداء و معادش را بداند تا با هر شبهه ای ارکان اعتقادی اش فرو نریزد. همچنین هنرمند باید در کنار تقویت اعتقادات و مبانی از لحاظ فرم و محتوا و تکنیک هم قوی باشد و باید تخصص و تعهد را با هم بیاموزد. همه این ویژگی ها که گفتیم در غلامرضا صنعتگر وجود دارد و در کارش به صورت جهادی و علمی عمل می کند.

صنعتگر با خصوصیتی که شرمزد راز ماندگاری آثارش را الو داده. اخلاص، صفا و ارادت قلبی هنرمند، در هر حوزه ای از هنر باعث ماندگاری آثارش می شود.

جای پای پدر

گفت و گو با عرشیا صنعتگر

این کار حدوداً ۸۰ ساله کلید خورد و ۸۲ پخش شد. من هم همان سال به دنیا آمدم، اما چیزهایی از مادرم درباره این آهنگ شنیده‌ام. او می‌گفت که پدرت برای این کار دو سال رفت و آمد چون روی آن خیلی حساس بود. مثلاً نوازنده که می‌آمد، پدرم از او می‌خواست برای این کار وضو بگیرد. حتی برای شعرش هم بسیار وقت گذاشته بود. البته صد درصد عنایت آقا هم بوده که تا این اندازه مورد استقبال قرار گرفته و محبوب شده.

چندی پیش پدرتان مریضی سختی گرفت و صدایش را از دست داد، شما آن روزها را به خاطر دارید؟

کلاس ششم بودم که به واسطه یک بیماری، پدرم صدایش رفت و تقریباً نمی‌توانست صحبت کند. هر چیزی که می‌خواست بگوید یا داخل دفتر می‌نوشت. یک دفترچه هم داشت که ما هنوز هم آن را داریم. پزشکان ما را ناامید کرده بودند و می‌گفتند از نظر علمی ممکن است هرگز صدایش برنگردد. حدود شصت روزی صدای پدر را نشنیده بودیم و تنها راه ارتباطی، همان دفترچه و نوشتن بود. عشق پدرم به امام رضا علیه السلام باعث شد که پیشنهاد سفر به مشهد بدهیم. پدر پذیرفت و گفت که اتفاقاً خیلی دلم گرفته و دوست دارم بروم بابوس آقا. به سختی بلیط تهیه کردیم اما پدرم وقتی بلیط‌ها را دید، همه را پاره کرد و گفت اگر آقا می‌خواهد من بروم مشهد، باید خودش مرا بطلبد. ما شوکه ماندیم؛ چون با هزار سختی بلیط گرفته بودیم. اما چیزی نگذشت که آقا خودشان ما را طلبیدند. شب بود که خادمان خود حرم با پدرم تماس گرفتند و گفتند: آقا امام رضا علیه السلام شما را طلبیده که به زیارت بیایید. راهی مشهد شدیم و حدوداً سه روز آنجا بودیم. پدرم وقت بازگشت و لحظه‌های آخر، مدام برمی‌گشت و ضریح را نگاه می‌کرد. بعداً از او پرسیدم که چرا مدام نگاه می‌کردید؟ در جواب گفت شفایم را از آقا می‌خواستم. مثل بچه‌ای که از پدرش درخواستی دارد. خلاصه که برگشتیم تهران و یک روز گذشت، ما هم دیگر آمیدی نداشتیم. شب همه خواب بودیم که با فریاد یا امام‌رضای پدرم از خواب پریدیم. صدایش برگشته بود و ضامن آهو شفایش داده بود.

از آن شب دیگر صدایشان خوب شد؟

بله! امام رضا همیشه خیلی به ما لطف داشته و دست محبتشان روی سرمان بوده. این اتفاق هم لطف دیگری بود که خیلی برایمان امیدبخش بود. آن دوران برای ما خیلی سخت بود؛ اما هیچ‌وقت ایمانمان را به امام رضا علیه السلام از دست ندادیم و مولا هم جواب توسل‌های ما را داد. وقتی آدم می‌داند یک نفر مثل کوه پشتش است و هوایش را دارد، واقعاً حس لذت‌بخشی است. پدرم همیشه رابطه عمیقی با امام رضا علیه السلام داشته و دارد. معمولاً دوستان پدرم به او می‌گویند، نمایندگی رسمی امام رضا علیه السلام در بندر عباس! انگار او یک واسطه‌ای است که ما به امام رضا علیه السلام برسیم و همیشه برای زیارت و توسل شدن به حضرت، از لینک پدرم می‌شویم. او خادم افتخاری هم هست. من هم افتخار خادمی در چایخانه حضرت را داشته‌ام که بهترین تجربه‌ی عمرم بوده. حسی وصف‌نشدنی که هرگز مانندش رانیده بودم.

عرشیا صنعتگر، فرزند غلامرضا صنعتگر،

هنرمند معروف و محبوب کشورمان

است. متولد سال ۸۲ است و از ۱۳ سالگی

به صورت حرفه‌ای وارد عرصه موسیقی

شده. فوت و فن موسیقی را از پدر آموخته

و هم اکنون هنرمند توانمندی در عرصه

موسیقی است. پای صحبت‌های او

نشستیم تا از پدرش برایمان بگویید.

خودتان را معرفی کنید و از ورودتان به عرصه موسیقی برایمان بگویید.

بنده عرشیا صنعتگر هستم متولد سال ۸۲ و فرزند غلامرضا صنعتگر. من به واسطه پدرم از بچگی به استودیو رفت‌وآمد داشتم. اما ۱۴ ساله بودم که به صورت حرفه‌ای، نوازندگی پیانو را شروع کردم. به ۱۷ سالگی که رسیدم، کم‌کم به حوزه تنظیم علاقمند شدم. پدرم هم کار تنظیم را انجام می‌داد و من پیش خودش کار کردم. فوت‌وفن کار را از او خیلی خوب آموختم و الآن خودم کار انجام می‌دهم. در همین یکی دو سال گذشته، برخی از آهنگ‌های پدرم را خودم تنظیم کردم. مثل: «آخه هاتو واکن»، «زیباترین»، «شهید طیب‌نیا» و «خاطره‌باز».

پدرتان به چه سازهایی تسلط دارند؟

پدرم چندین ساز می‌زند و برای یادگیری هیچکدام از آنها، استادی نداشته. پرکاشن، پیانو، گیتار، درام، ادوات محلی بندرعباس... از جمله سازهایی هستند که ایشان می‌نوازند. پدرم، بسیار پویا و علاقه‌مند به موسیقی است و خودش آنقدر تمرین و آزمون و خطا کرده تا نواختن این سازها را یاد گرفته.

پدر شما چه نشانه یا مشخصه‌ای دارد که او را متمایز کرده؟

تقریباً بیشتر مردم، پدرم را به واسطه کارهایی که برای امام رضا علیه السلام و شهید سلیمانی خوانده، می‌شناسند اما به نظر من، رنگ صدای او نیز منحصربه‌فرد و مختص خودش است. می‌توان گفت، امضای خودش است. البته نه اینکه من به تنهایی بگویم گاه‌ها صحبتی از بقیه اساتید موسیقی به گوشم رسیده و سخن آنها هم تأییدکننده حرف من است. هیچ‌وقت صدای تقلیدی نداشته و حتی کارهایش شبیه به کسی نیست. آثار او رنگ خودش را دارد و صاحب سبک است. کسی را هم ندیدم که بخواهد از او تقلید کند و همیشه متمایز بوده.

به نظرتان اگر آثار این هنرمند مثل «میشه ضامنم بشی» را شخص

دیگری غیر از خودش آهنگ‌سازی می‌کرد باز هم تأثیرگذار بود؟

خیلی وقت‌ها به واسطه کارهایی که با افراد مختلف داشته، دیگران کار آهنگ‌سازی آثارش را انجام داده‌اند؛ ولی بیشتر وقت‌ها خود پدر آهنگ‌سازی را انجام می‌دهد. مثلاً کار «میشه ضامنم بشی» را خودش ساخت و دلنشین و پر مخاطب شد. به نظرم فقط هنر و تخصص او بود که می‌توانست آن ملودی را این قدر قشنگ بسازد و شاید اگر شخص دیگری آهنگ‌سازی می‌کرد تا این اندازه به دل نمی‌نشست.



این اعتقاد پدرتان از کجا می‌آید؟

ایشان همیشه برایم از کودکی‌اش می‌گوید. اینکه چرا اسمش شده غلامرضا؛ چون دکترا به مادر بزرگم گفته بودند یا خودت زنده می‌مانی یا فرزندت. پدر بزرگم دست مادر بزرگم را می‌گیرد و می‌رود حرم امام رضا علیه السلام. می‌گوید آقا جان! اگر هر دو سالم بمانند نام نوه‌ام را غلامرضا می‌گذارم. از پدرم شنیده‌ام که در خانه پدر بزرگم همیشه روضه امام حسین علیه السلام برپا بوده. برای همین، عشق به ائمه از همان بچگی با پدرم عجین شده. همیشه ارادتش به ائمه وجود داشته و این عشق، حاصل ورود به موسیقی نبوده؛ بلکه موسیقی، عشق و ارادت قلبی پدر به ائمه را نمایان کرده. البته که در تربیت ما هم طبق همین اعتقاداتش عمل کرد و همیشه به من می‌گفت هر جا دلت گرفت و کمکی نیاز داشتی، اول ائمه و بعد هر شخص دیگری حتی پدرت را صدا بزن. اول سراغ آنها برو و بعد بیا پیش من. یکی از جاهایی که بسیار به آنجا ارادت داریم، امامزاده سید مظفر است. خیلی وقت‌ها در درگیری‌های کار و زندگی پیشنهاد پدرم این است که برویم سید مظفر زیارت کنیم تا حال و هوایمان عوض شود. اینها همه همان ایدئولوژی یا رویکرد و اعتقاد پدرم را نشان می‌دهد.

ارتباط پدرتان با بندرعباس و مردم آنجا و هنرمندان چطور است؟

پدرم عاشق بندر است و عرق خاصی به آنجا دارد. دلش طاقت ندارد که زیاد از بندرعباس دور بماند. کمی که می‌ماند تهران؛ دلش طاقت نمی‌آورد و می‌رود بندر؛ هم به مادرش سر می‌زند و هم به اقوامان. رابطه‌اش با هنرمندان آنجا هم بسیار خوب است. حساسی هوای جوانان هنرمند بندرعباس را دارد. مخصوصاً آنهایی که تازه کارند. گاهی دیده‌ام خودش برای استعدادیابی، می‌رود سراغ جوان‌ترها. چون موسیقی فضایی دارد که خیلی راحت نمی‌توان به آن ورود کرد. پدرم سعی می‌کند دستشان را بگیرد. مثلاً می‌گوید ملودی یکی از کارهایم را تو بساز ولی در عین حال خودش کمکشان می‌کند. در واقع می‌خواهد برایشان رزومه باشد. همیشه می‌گوید من یکی از رسالت‌هایم این است و دوست دارم برای جوانان جنوب، امیدواری ایجاد کنم.

رابطه خودتان با بندرعباس چطور است؟

خودم دوسالی هست که به علت مشغله کاری و همینطور درس، بندر نرفتم؛ اما هم آنجا را خیلی دوست دارم و هم تا حدودی با محله‌ها و هنرمندان آنجا آشنا هستم. با آثار مرحوم عبداللہی و مرحوم ابراهیم منصفی خیلی ارتباط می‌گیرم. کارهایشان خیلی استادانه است و هنوز



■ ایشان به عنوان یک چهره‌ی معروف در کار خیر هم فعالیت دارند؟

تا جایی که به خاطر می‌آورم از همان کودکی همیشه وقتی را برای کار خیر در نظر می‌گرفت. حتی یادم است وقتی نه ساله بودم، دستم را گرفت و گفت بیا برویم جایی که با دیدنمان خیلی خوشحال می‌شوند. تصور ذهنی‌ام این بود که شاید جایی برویم که زیباست و... اما پدر مرا به یکی از زندان‌های تهران برای آزادسازی زندانیان برد. حتی یکبار خانواده مقتول از روی عصبانیت و ناراحتی از دست دادن فرزندشان، سیلی به پدرم زدند اما او مسیروش را ادامه داد و الحمدلله آنها هم رضایت دادند. پدرم همینطور در امر مدرسه‌سازی هم مشارکت دارد و اخیراً به عنوان سفیر مدرسه‌سازی معرفی شده. همینطور در تهیه بسته‌های حمایتی برای خانواده‌های کم‌برخوردار همیشه پیش قدم است. اما اصلاً دوست ندارد این موارد بازگو شود. حتی در اتفاقاتی مثل سیل و زلزله همیشه کمک‌رسان خانواده‌های آسیب دیده بوده. یک هنرمند به واسطه شهرتش در فضای خیلی بزرگتر و ابعاد وسیع‌تر از آدم معمولی می‌تواند کمک کننده باشد.

■ پس به نظر شما شهرت او در این امر تأثیرگذار بوده؟

بله صددرصد تأثیرگذار است. شهرت و مقبولیت بین مردم، باعث می‌شود که تأثیرگذاری بیشتر شود. نه صرفاً پدر من بلکه برای هر شخص دیگری هم به همین صورت است. اما پدر، همه این کارها را دلی انجام می‌دهد. ایشان اصلاً تمایل ندارد که کارهایشان بازگو شود و همیشه می‌گوید کار خیر را باید در تنهایی انجام بدهی. باید در خلوت باشد که هیچکس متوجه نشود. می‌گوید زمانی آن کار قشنگ است که سرت پیش خدا بالا باشد و کسی متوجه نشود که کار خیری انجام دادی. به این علت هم من هیچوقت جسارت نمی‌کنم و بیش از این توضیح نمی‌دهم. اگر دوست داشته باشد خودش برایتان خواهد گفت.

هم که هنوز است، تازه هستند؛ انگار همین دیروز ضبط شده. آنقدر ملودی کارها قشنگ است که اصلاً هیچگونه ضعف کیفیتی به چشم نمی‌آید. هنوز هم رنگ و بوی تازه و زیبایی خودش را دارد. در مورد موسیقی بندر هم باید بگویم که فوق‌العاده است. خدا را شکر بندرعباس در زمینه موسیقی، خیلی حرف برای گفتن دارد. هم اهالی آن شهر و هم استعدادهایی که دارند ورود می‌کنند رنگ و بوی خیلی خاصی دارند. من هم همیشه تا جایی که در توانم بوده، سعی کرده‌ام آن رنگ‌بو و ویژگی‌های بی‌نظیر موسیقی جنوب را در کارهایم داشته باشم. به خصوص که پدر هم موسیقی حوزه بندرعباس و جنوبی را به صورت تخصصی مهارت دارد. همیشه مرا همراهی می‌کند و نکات لازم را می‌گوید.

■ در مورد کار «قاسم هنوز زنده است» هم توضیح دهید.

کارهایی که پدر برای سردار سلیمانی و حضرت آقا خواندند، همیشه دلی بوده. در این موضوعات هیچ‌وقت منتظر نیست که کسی به او پیشنهاد دهد که این کار را بخوان؛ همیشه خودش پیش قدم است. در مورد کار «قاسم هنوز زنده است» هم دقیقاً همینطور بود. پدرم هیچ‌وقت امام رضا علیه السلام، ایران، رهبری و حاج قاسم را از هم جدا نمی‌داند. یعنی برای این موارد خاص، همیشه دلی کار می‌کند و با جان و دل جلو می‌رود. عقیده‌اش این است و محکم پای عقیده‌اش ایستاده.

■ روند برگزاری کنسرت‌هایشان به چه صورت است؟

درون کشور تقریباً در تمامی شهرها و استان‌های ایران کنسرت برگزار کرده. بیرون مرزی هم در کشورهایی مثل یونان، رومانی، ترکیه، دبی، دمشق و سوریه کنسرت داشته. اتفاقاً دی ۱۴۰۲ در سوریه کنسرت داشت و کاری که خواند در مورد حاج قاسم سلیمانی بود. اخیراً هم در تهران در حال برگزاری یک تور درون کشوری است که قصد دارد انشاءالله هزینه‌ای که از این کنسرت‌ها کسب می‌کند در راه مدرسه‌سازی خرج شود.

درس بزرگی که در فضای هنرهای انقلاب اسلامی موج می‌زند، این است که اگر قرار است فرم‌ها بر حسب نیازها و محتوای انقلابی تولید شوند، ارتباط با نسل پیشین و فرم‌های پیشین، صرفاً محدود به استفاده ابزاری است و نباید نسبت به آن تعلق محتوایی وجود داشته باشد. دقیقاً خاصیت انقلاب این است که قدرتی می‌دهد تا پوست هنر دوره قبل از محتوای آن کنده شود و صرفاً پوست آن استفاده شود.

از طرفی با گذشت حدود ۴۵ سال از انقلاب و تغییر سلیق، موسیقی در جامعه به سمتی رفته که نمی‌توان به راحتی فرم و محتوای مطلوب را طوری به بروز و ظهور رساند که آنقدر برد داشته باشد تا دل مخاطب را نزند و نسل جدید با آن ارتباط بگیرد. ولی غلامرضا صنعتگر خصوصیات دارد که می‌تواند آثارش را به نحوی تولید کند که مخاطب به راحتی با آن ارتباط بگیرد و اتفاقاً ماندگار هم شود. او شجاع است و به روز؛ به خط می‌زند و برای موضوعاتی که کمتر کسی شجاعتش را دارد که سمتش برود، او با جسارت انجام می‌دهد. در پایان می‌شود گفت که او نشانه تداوم موسیقی انقلاب است.

